

سرمقاله

اوج گیری مبارزات کارگری!

"وقوع و تداوم روزمره صد ها اعتراض و اعتصاب کوچک و بزرگ کارگری در گوشه و کنار کشور در ماه های اخیر، از جمله در تهران، کردستان، یاسوج، طبس، ساوه، اهر، بوشهر، آبادان، رشت و...، یکبار دیگر پرده از شرایط دهشتناک زیستی و معیشتی طبقه کارگر ایران تحت حاکمیت رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی بر می دارد. از یک سو، ورشکستگی پی در پی کارخانجات و واحدهای تولیدی به دلیل سیاستهای سودجویانه و از جمله واردات بی رویه و خصوصی سازیهای خانه خراب کن دولت و سرمایه داران زانو صفت وابسته باعث گسترش روزافزون اخراج کارگران از کار گشته و از سوی دیگر، فقدان هرگونه امنیت شغلی قدرت چانه زنی کارگران در مقابل سرمایه داران جهت بهبود شرایط کار را تضعیف ساخته و به سرمایه داران امکان داده تا دهشتناک ترین شرایط کار- از جمله قراردادهای موقت و دستمزدهای بخور و نمیری که حتی حداقل نیازهای کارگران را بر آورده نمی سازد - را به آنها تحمیل نمایند"

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

۴..... تواب، پدیده ای نوظهور در زندان!

۵..... دولت آمریکا و طرح های ضد انقلابی بر علیه مردم ایران!

۶..... خودکشی کودکان پس از تماشای صحنه اعدام!

سربازان کشته شده آمریکایی مجدداً به

۷..... خدمت در ارتش فرا خوانده شدند!!!

مصاحبه با آزاده بندری یکی از بازماندگان زندانیان سیاسی دهه ۶۰

۸..... (قسمت آخر)

۱۲..... مبارزه طبقاتی در سطح جهان (ترجمه، قسمت آخر)

ستون آزاد (پاسخ به حزب کمونیست ایران م.ل.م و ملاحظاتی درباره نوشته

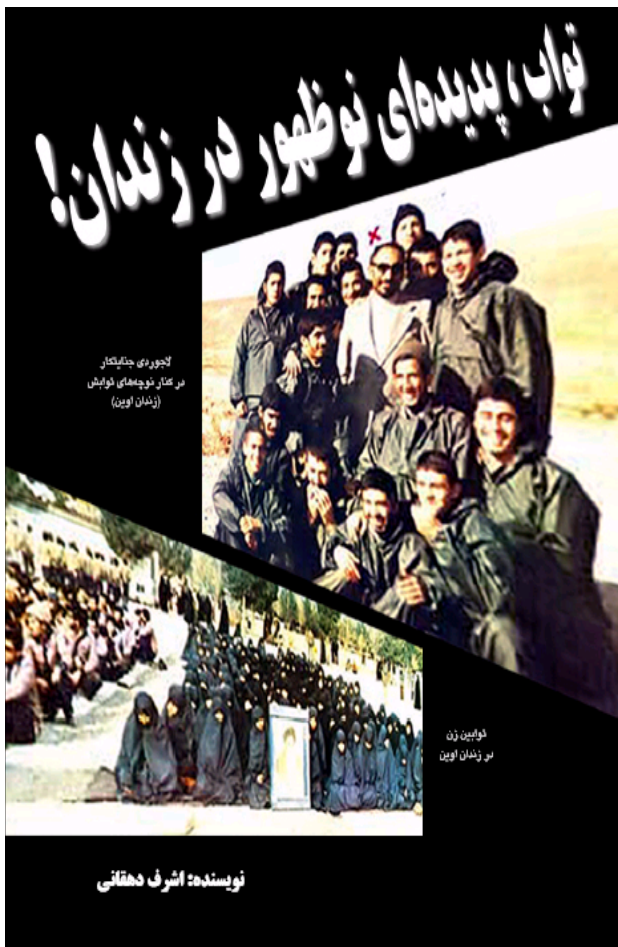
۱۶..... سیامک پرتوی)

ستون آزاد (اعدام صدام حسین، سمبل دمکراسی اهدایی آمریکا به

۱۶..... عراق)

ستون آزاد (اعدام صدام حسین، اجرای عدالت یا راهی برای برون رفت از

۱۶..... بحران!)



در صفحه ۴

اوج گیری مبارزات کارگری!

وقوع و تداوم روزمره صدها اعتراض و اعتصاب کوچک و بزرگ کارگری در گوشه و کنار کشور در ماه های اخیر، از جمله در تهران، کردستان، یاسوج، طبس، ساوه، اهر، بوشهر، آبادان، رشت و...، یکبار دیگر پرده از شرایط دهشتناک زیستی و معیشتی طبقه کارگر ایران تحت حاکمیت رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی بر می دارد. از یک سو، ورشکستگی پی در پی کارخانجات و واحدهای تولیدی به دلیل سیاستهای سودجویانه و از جمله واردات بی رویه و خصوصی سازیهای خانه خراب کن دولت و سرمایه داران زالو صفت وابسته باعث گسترش روزافزون اخراج کارگران از کار گشته و از سوی دیگر، فقدان هرگونه امنیت شغلی قدرت چانه زنی کارگران در مقابل سرمایه داران جهت بهبود شرایط کار را تضعیف ساخته و به سرمایه داران امکان داده تا دهشتناک ترین شرایط کار - از جمله قراردادهای موقت و دستمزدهای بخور و نمیری که حتی حداقل نیازهای کارگران را برآورده نمی سازد - را به آنها تحمیل نمایند در این اوضاع کار به آنجا رسیده است که مدتهاست سرمایه داران زالو صفت حتی از پرداخت همین دستمزدهای نازل به کارگران - که گاه تا ۲۴ ماه نیز طول می کشد - نیز خود داری می کنند. روشن است که این امر موجب گسترش بی سابقه فقر و فلاکت و محرومیت در بین کارگران شده و سطح زندگی آنها را هر چه بیشتر به زیر خط فقر کشانده است. تحت چنین شرایطی ست که هر روز شاهد انتشار اخبار دردناکی مبنی بر خودکشی و خود سوزی کارگرانی هستیم که بدلیل عدم دریافت مزدهای ناچیز خود برای آن که بیش از این "شرمنده" خانواده خود نشوند به زندگی خویش پایان می دهند و یا حتی گاه همسر و فرزندان خود را نیز با خود همراه می سازند. تحت چنین شرایطی ست که کارگران جان به لب رسیده "کفش شادان پور" پس از "خصوصی سازی" این

کارخانه فریاد بر می آورند که: "سهم کارگرانی چون شادانپور از آش پر روغن خصوصی سازی، چیزی جز تعطیلی کارخانه، بیکاری، دربدری و در نهایت، جنون، متلاشی شدن خانواده و مرگ با ذلت و فقر نیست". (۱) و یا نظیر کارگران قراردادی "سد کوثر" پس از ۶ ماه عدم دریافت حقوق و در آستانه آغاز سال تحصیلی می گویند: "پولی نداریم تا برای فرزندان خود کیف و کتاب بخریم". (۲)

در چنین شرایطی رژیم جمهوری اسلامی که رسالتی جز تامین منافع غارتگرانه سرمایه داران وابسته و سرمایه های امپریالیستی نداشته و ندارد هر روز با تصویب قوانین دامنشانه جدید بر علیه طبقه کارگر و با تشدید سرکوب و با تلاش برای نفوذ در جنبش کارگری می کوشد تا به کنترل کارگران پرداخته و در حقیقت مبارزات کارگران برای تغییر وضع جهنمی موجود را منحرف و نهایتاً آنها را سرکوب نماید. واقعیتی که بازتاب آن را بطور مثال در رابطه با سرکوب وحشیانه تجمع آرام کارگران فرش بابلسر می توان دید که در مهر ماه امسال پس از ۹ ماه بلاتکلیفی برای پیگیری خواستههای خود به فرمانداری بابلسر رجوع کردند ولی مقامات رژیم پاسخ آنها را با اعزام نیروهای انتظامی و ضرب و شتم وحشیانه و مجروح ساختن کارگران و خانواده های بی دفاع آنان دادند. کارگران ضرب و شتم شده این کارخانه پس از این اقدام سرکوبگرانه می گویند: "گناه ما چیست؟..." باور کنید با فلسطینی ها این کار را نکردند که با ما انجام دادند، کارگران گرسنه و شرمنده زن و بچه ها را کتک زدن هنر نیست" و در ادامه در رابطه با شیوه برخورد رژیم می گویند: "۳ روز در اردوگاه ساری بودیم و بعد هم انگشت نگاری کردند و با سند آزاد شدیم، آنان می گفتند که شما سیاسی هستید و ما را عامل شورش در شهر معرفی کردند و تعهد گرفتند که هیچ کاری نکنیم..." (۳)

جالب است که از زمان روی کار آمدن دولت احمدی نژاد ابعاد فقر و خانه خرابی کارگران هر چه گسترده تر شده است.

دولتی که ادعا می کرد دولت "کارگران و محرومان" جامعه است و می خواهد "پول نفت" را بر سر "سفره کارگران" بیاورد، حتی برای کسانی که با قبول ادعاهای او به تحقیر کارگران می پرداختند که گویا این کارگران بودند که به خاطر لقمه نانی به احمدی نژاد رأی دادند و به اصطلاح آزادی!! را فدای نان کردند خیلی زود نشان داد که او با نام کارگران و خود را طرفدار آنان جلوه دادن صرفاً در صدد ایجاد فضائی مناسب جهت تشدید هجوم غارتگرانه سرمایه داران به سفره تهی کارگران و زحمتکشان می باشد. چرا که احمدی نژاد مجری گوش به فرمان بورژوازی حاکم است و رسالتی جز خدمت به سرمایه داران زالو صفت نداشته و ندارد. تحت زمامداری همین دولت است که طبقه حاکم با پیشروی تمام جهت مال اندوزی هر چه بیشتر، زیرلوی "اصلاح قانون کار" اجازه یافته است تا به تتمه حقوق ناچیز باقی مانده بر روی کاغذ در این قانون برای کارگران حمله نموده و این اقدام ضد خلقی و ضد کارگری خویش را نیز با ادعای مسخره "مارکسیستی" بودن "قانون کار"، توجیه نماید. ادعایی دروغین که البته یک واقعیت مربوط به گذشته در آن منعکس است. از آنجا که طرح قانون کار کنونی جمهوری اسلامی در دورانی که هنوز جمهوری اسلامی نتوانسته بود بطور کامل کارگران را سرکوب کند مطرح شده بود، رژیم ضد خلقی حاکم، به ناچار مجبور بود تا در آن مقطع برای فریب مردم و "مردمی" و طرفدار "مستضعفان" نشان دادن خویش برخی از خواستهها و حقوق بدیهی کارگران را البته بر روی کاغذ در قانون کار ارتجاعی خویش به رسمیت بشناسد. اکنون گردانندگان رژیم بدلیل استناد کارگران به این موارد در مبارزات روزمره خویش حتی تحمل وجود چنین قوانینی بر روی کاغذ را هم ندارند و می کوشند تا تغییر آن به نفع خویش را بدینگونه توجیه سازند. با در نظر گرفتن واقعیات فوق و شرایط وحشتناک اقتصادی و سیاسی ای که طبقه کارگر در آن به سر می برد با تاکید بر شرایط اسفبار حیات و معاش آنان باید گفت تحت نظام سرمایه داری وابسته و دیکتاتوری حاکم در ایران کارگران ما با اینکه در قرن ۲۱ زندگی می کنند اما وضعیت آنان از بسیاری جهات حتی از شرایط غیر انسانی زندگی کارگران در ۲۰۰ سال پیش در اروپای قرن ۱۹ نیز بدتر و فاجعه بارتر است.

را تشکیل می دهد، جایی که این دیکتاتوری کمترین مبارزات متشکل و مستقل طبقه کارگر را بر نمی تابد و عامل اصلی ممانعت از هر گونه تشکل یابی طبقه کارگر است، مبارزات جاری با هدف کسب و تضمین خواسته های سیاسی و اقتصادی طبقه تا زمانی که به کانال یک انقلاب اجتماعی برای نابودی این نظام و محو سلطه سرمایه داران وابسته به امپریالیسم کانالیزه نگردد قادر به تحقق و تثبیت مطالبات کارگران و رسیدن به پیروزی نخواهد بود. بکوشیم با تبلیغ و ترویج هر چه گسترده تر این واقعیت و تقویت مبارزه جهت سرنگونی جمهوری اسلامی کوشنده واقعی راه رهایی طبقه کارگر باشیم.

زیر نویس:

(۱)، (۲) و (۳) به نقل از "راه آینده" - آبان ۱۳۸۵

نمی گردد. این واقعیت به نوبه خود بر دو جنبه به هم پیوسته یک وظیفه مبارزاتی برای تمامی انقلابیون و مبارزین که خواستار دفاع از منافع طبقه کارگر می باشند تاکید می کند: نخست آنکه در مبارزات جاری باید از تمامی خواسته های عادلانه طبقه کارگر - هر چقدر هم که این خواسته ها جزئی باشند - و از مبارزات این طبقه برای نیل به این خواسته ها (خواست مزد عادلانه، پرداخت حقوقهای عقب مانده، لغو قراردادهای موقت، تامین امنیت شغلی، حق اعتصاب و حق داشتن تشکلهای مستقل کارگری) دفاع کرد و به انعکاس صدای حق طلبانه کارگران در افکار عمومی پرداخت.

ثانیاً در رابطه با وظیفه تبلیغی و ترویجی فعالین کارگری باید روی این حقیقت تاریخی و مبارزاتی انگشت گذاشت که با توجه به ماهیت نظام سرمایه داری وابسته ایران جایی که برخلاف کشورهای متروپل، یک دیکتاتوری عریان روبنای نظام حاکم

بدون شک تداوم این شرایط اسارتبار و وخیم تر شدن آن نمی تواند با واکنشهای کارگران دربند و بجان آمده که هر روز شاهد فشرده شدن هر چه بیشتر گلوی خود و خانواده هایشان توسط هیولای فقر و گرسنگی و بیکاری زاییده نظام بورژوازی وابسته هستند مواجه نگردد. انعکاس این واقعیت را می توان در امواج فزاینده اعتصابات و تحصن ها و گردهمایی ها و حرکات اعتراضی در محیط های کار دید که برغم طرح شعارها و مطالبات صرفاً صنفی و ابتدایی به دلیل ماهیت سرکوبگر رژیم حاکم وحشیانه سرکوب می شود امری که بطور طبیعی گرایش به "شورش" و اعمال قهر را در میان کارگران فزونی می بخشد. در حقیقت تداوم اعتراضات کارگری در ایران زیر سلطه دیکتاتوری پیش از هر چیز از وجود پتانسیل انقلابی والا و بالایی در صفوف کارگران مقاوم و مبارز ما خبر می دهد که متأسفانه به دلیل پراکندگی صفوف کارگران و فقدان نیروی رهبری کننده قادر به دستیابی به حقوق کارگران

اعدام صدام حسین، سمبل دمکراسی اهدایی ...

عراق مرتکب شده اند شایستگی محاکمه صدام و یا هیچ جنایتکار دیگری را ندارند. دولت آمریکا و سازمان ملل متحد مسئول مرگ یک میلیون زن و مرد و کودک عراقی می باشند که در فاصله ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ در اثر سوء تغذیه و بیماری های ناشی از محاصره اقتصادی عراق جان باختند. دولت آمریکا همچنین مسئول کشته شدن ۶۵۵۰۰۰ عراقی در طول اشغال عراق می باشد. در شرایطی که صدام حسین که توسط امپریالیستها و حمایت های انکار ناپذیر آنها از جمله دولت آمریکا به قدرت رسید و برای سالهای طولانی در قدرت باقی ماند برای حفظ قدرت خود و منافع امپریالیستها در دوران حکومتش به سرکوب مبارزات آزادیخواهانه کارگران و دیگر زحمتشان این کشور پرداخت و با حمایت کامل دولت آمریکا هزاران مبارز کمونیست و آزادیخواه را قتل عام کرد. چگونه می توان حامیان دیروزی او و جنایاتش را در نقش اداره کنندگان دادگاه سرنوشت او قرار داد. صدام حسین و همه یاران جنایتکارش باید همراه با امپریالیسم آمریکا در یک دادگاه خلقی و در پیشگاه مردان و زنان رنج دیده عراق و جهان

کرده بودند. آنها از امپریالیست ها دستور می گرفتند و حتی در برخی از جلسات دادگاه، متهمین و یا وکلایشان حضور نداشتند. وقتی که یک بار صدام در جایگاه متهم از فرصت استفاده کرد و به دادگاه حمله کرده و آن را غیرقانونی خواند، رئیس دادگاه از جانب دولت عراق و آمریکا مسئول این عمل صدام شناخته شده و مجبور به استعفاء شد. در ژانویه ۲۰۰۶ سه تن از هیئت وکلای مدافع به قتل رسیدند و چند تن از آنها که مورد تهدید (جوخه های مرگ) وابسته به دولت و احزاب مخالف) قرار گرفته بودند متواری شدند. یکی از شاهدین ریوده شده و به طرز فجیعی به قتل رسید.

از آنجا که شیوه و پروسه محاکمه و حتی شرایط اجرای حکم اعدام از نظر مردم آگاه جهان به عنوان نقض آشکار یک دادرسی عادلانه (حتی ابتدایی ترین قوانین دولت دست نشانده نیز در نظر گرفته نشد) رسوا شده است، ضرورتی نمی بینم در اینجا به تکرار مکررات بپردازم و مثلاً توضیح دهم که صدام به دهها فقره جنایت محکوم شده بود پس چرا این موارد مورد بررسی قرار نگرفت؟ چون قصد من در اینجا نه بررسی جنایات صدام است و نه نشان دادن پوشالی بودن دادگاه او آنهم توسط یک دولت دست نشانده و در شرایط اشغال عراق می باشد این امور را به فرصت دیگری وامی گذارم چرا که آنچه به نظر من در اینجا اهمیت دارد درک اهداف آمریکا از این اقدام می باشد.

محاکمه شوند. این مردم آزاد عراق و در رأس آنها طبقه کارگر عراق است که حق دارد صدام را محاکمه کند نه کسانی که تا دیروز از او حمایت می کردند و ابزار جنایاتش را برایش مهیا می نمودند و امروز "قاضی" مرگ او شده اند.

محاکمه صدام در یک دادگاه مردمی قطعاً می توانست مسئولیت و نقش امپریالیست ها را نیز در جنایات صدام برملا کند. و دقیقاً یکی از اهداف دادگاه فرمایشی و اعدام صدام نیز اتفاقاً جلوگیری از فاش شدن نقش امپریالیست ها در جنایات صدام بود. مردم عراق هیچ نقشی در محاکمه صدام نداشتند و دادگاه مزبور که تحت کنترل ارتش اشغالگر تشکیل شده بود حتی از جانب سازمانهایی همچون سازمان دیدبان حقوق بشر و سازمان عفو بین الملل نیز بی اعتبار خوانده شده بود. تنها نگاهی به بخش کوچکی از شیوه محاکمه صدام خود مؤید این امر است. قضاوت و دادستانها توسط مقامات آمریکایی و انگلیسی انتخاب شده و برای آموزش به لندن فرستاده شده بودند و در ایتالیا و هلند در صحنه های تمرینی دادگاه شرکت

تواب، پدیده ای نوظهور در زندان!

اشرف دهقانی

سخنی با خواننده

مطلبی که اکنون تحت عنوان "تواب، پدیده ای نوظهور در زندان" در اختیار شما است، بخشی از کتابی است که توسط نگارنده این سطور در رابطه با زندان نوشته شده و امید است که متن کامل آن بزودی انتشار یافته و در دسترس همگان قرار بگیرد. آنچه مرا بر آن داشت که این بخش از کتاب را بطور جداگانه منتشر سازم، بحث‌های گمراه‌کننده بعضی از محافل راست در خارج از کشور می‌باشد که امروز تحت عنوان چگونگی برخورد به پدیده تواب آغاز گشته و تحت این عنوان کوشش می‌شود ایده‌های انحرافی چندی به میان افکار عمومی برده شده و به آن شکل و جهت خاصی داده شود.

جای انکار نیست که تواب به عنوان پدیده‌ای که در دهه ۶۰ در زندان‌های جمهوری اسلامی به منصفه ظهور رسید، برای کسانی که آن زندان‌ها را تجربه نکرده‌اند، پدیده کاملاً شناخته شده‌ای نمی‌باشد. از این رو حتی خیلی‌ها وقتی از زبان مبلغین راست، سخنانی از این قبیل می‌شنوند که تواب‌ها را باید بخشید و باید ترتیب بحث و گفتگوی رویاروی عناصر مبارز و چپ را با توابع داد- که این موضوع فعلاً در قالب بحث زندانیان سیاسی سابق در دهه ۶۰ با توابع مطرح می‌شود- آنها تصور می‌کنند که منظور از تواب، زندانی "بریده" در زندان می‌باشد که تجربه آن در زندان‌های رژیم شاه نیز وجود داشت. در حالی که خود آن مبلغین خوب می‌دانند که تواب‌های مورد بحث آنها، همکار جنایتکاران رژیم در زندان‌های دهه ۶۰ و کسانی بودند که فعلاً به امر سرکوب زندانیان سیاسی خدمت نموده و به صورت جزئی از ماشین سرکوب جمهوری اسلامی در زندان‌ها درآمده بودند. در هر حال، با توجه به این که امروز برخی از محافل راست می‌کوشند اغراض غیرانقلابی‌ای را با طرح بحث‌های انحرافی در رابطه با توابع پیش ببرند، در اینجا ضروری است که در جهت روشن کردن دلایل انتشار مطلبی که پیش‌روی خود دارید، مختصراً به این بحث‌ها و اهداف عملی متعاقب آنها پرداخته شود. عمده‌ترین آن بحث‌ها و ایده‌ها را می‌توان در یک لیست با منطبق گویندگان‌شان برشمرد: ۱- از آن آنجا که تواب‌ها در اثر شرایط مملو از شکنجه و رعب و وحشت زندان با دستگاه سرکوب رژیم جمهوری اسلامی همکاری کرده‌اند، بنابراین آنها "قربانیان" رژیم می‌باشند. ۲- توابع چون در یک شرایط وحشیانه تواب شده‌اند پس باید آنها را درک کرد

و "بخشید". ۳- تازمه، تواب‌ها "درجه‌بندی" دارند. تواب‌های بد آنهایی هستند که تیر خلاص زده‌اند و با شلاق به جان زندانیان سیاسی افتاده‌اند. خب، همه توابعی که تیر خلاص‌زن و شلاق‌زن نبوده‌اند، بنابراین حداقل این دسته را باید درک کرد و بخشید. ۴- در جهت احترام به "دموکراسی و حقوق بشر"، زندانیان سیاسی سابق (در واقع تعدادی که از کشتارهای فجیع سال‌های ۶۰ جان سالم به در برده و امروز در خارج از کشور بر علیه رژیم جمهوری اسلامی فعالیت سیاسی می‌کنند) باید مستقیماً با توابع وارد بحث و گفتگو شوند. ۵- از آنجا که برای درک واقعیت‌های زندان در دهه ۶۰ باید "روایت" توابع را هم شنید (و چرا خود کارگزاران و شکنجه‌گران رسمی را نه!) پس اپوزیسیون انقلابی و مترقی باید به توابع اجازه دهد که در جلسات مختلف آنان (بخصوص در مراسم‌هایی که برای زندفگاداشتن خاطره زندانیان سیاسی جانباخته دهه ۶۰ برگزار می‌شوند) شرکت نموده و ابراز نظر کنند. ۶- توابع با ما در زیر یک سقف (سقف آسمان خارج از کشور) زندگی می‌کنند و بالاخره باید یک طوری با آنها برخورد نمود. (به چه دلیل حتماً باید با آنها برخورد کرد؟ اگر آنها با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی کار نکرده و زندگی خودشان را بکنند و کاری به نیروهای مبارز و انقلابی که در شرایط بسیار دشواری به کار سیاسی می‌پردازند، نداشته باشند، چه ضرورتی دارد و چه شده است که ما اکنون با آنها برخورد کنیم؟).... باید از آنها خواست که بیایند و در برابر اپوزیسیون، به جرم‌شان اعتراف کنند و بگویند که برای حفظ نظام جمهوری اسلامی چه کارهایی کرده‌اند و بعد می‌توانند به صف نیروهای اپوزیسیون بپیوندند و.... باید با حس انتقام‌جویی مبارزه نموده و شرایطی برای آنان بوجود آورد که حقایق را صادقانه (!!) با مردم در میان بگذارند؟ و....

بحثی هم در مورد "تغییر اسم تواب" با دلایل ظاهراً عامه‌پسند آغاز شده و گفته می‌شود که از این نام اصلاً نباید استفاده کرد چون مثلاً لغت تواب اسلامی است و غیره. از آنجا که این بحث در میان نیروهای مبارز و آزادیخواه نیز مطرح شده، جهت تعمق هرچه بیشتر روی این موضوع می‌توان به مسائلی از این قبیل اندیشید که صرفنظر از اینکه هر کس چه نیتی از طرح این بحث دارد، آیا کوشش در از بین بردن نام "تواب" از اذهان، قدمی در جهت زودن خود آن

واقعیت زشت از حافظه تاریخی مردم نیست؟ آیا چنان کوششی خواسته و یا ناخواسته در خدمت مخدوش کردن محتوای واقعیت پدیده تواب و ایجاد سردرگمی در شناخت ماهیت این پدیده قرار نمی‌گیرد؟

به لیست فوق (۶ مورد) می‌توان بحث‌های دیگری را هم اضافه کرد اما، و همه صحبت روی همین اما است که هدف از این بحث‌ها چیست و به چه دلیل امروز چنین بحث‌هایی مطرح می‌شوند؟ و نکته بسیار مهم دیگر این است که اساساً این "توابع" در حال حاضر بطور عینی و مشخص چه کسانی هستند؟ و اگر این چپ‌های "سخت گیر و..." همه بحث‌های راست‌ها را بپذیرند و مثلاً رضایت دهند که تریبون بسیار محدودشان را به "افرادی تحت عنوان تواب" نیز واگذار کنند (تریبونی که با هزار زحمت- آنهم در خارج از کشور- بدست آورده و البته خیلی وقت‌ها هم سخاوتمندانه!) و داوطلبانه در اختیار هر فرد راستی قرار می‌دهند، باید انتظار حضور چه کسانی را در پشت آن تریبون داشت؟

شکی نیست که درباره ۶ مورد فوق‌الذکر و هر مورد دیگری از آن قبیل می‌توان بحث کرد. می‌توان همه آن بحث‌ها را نه فقط در رابطه با توابع که پس از افتادن به زندان در خدمت نیروی سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار گرفتند، بلکه در مورد کسانی هم که از اول در خدمت این نیرو بودند، انجام داد و متوجه شد که هر یک از آنها تحت چه شرایطی به آن صف پیوستند و شرایط متفاوت و گوناگونی که این یا آن فرد را به یک نیروی مرتجع و جنایتکار تبدیل کرده و باعث کشیدمشدن او به صف جنایتکاران و سرکوبگران شده است را باز شناخت و در آخر نیز به این نتیجه رسید که سرمنشاء را باید نظام کثیف طبقاتی دانست که دائماً محصولات این چنینی تولید می‌کند. بعد هم نتیجه گرفت که همه آن افراد قربانی هستند، قربانی نظام حاکم. مگر نه! می‌توان از بحث فوق این نتیجه را گرفت که اگر خواهان دنیایی عاری از هرگونه جنایت هستیم، اگر می‌خواهیم به هرگونه خشونت در جامعه پایان بدهیم، اگر می‌خواهیم نه تواب داشته باشیم و نه زندانی سیاسی تحت شکنجه و سرکوب مداوم و نه اصلاً خود زندان و غیره، بنابراین باید با همه وجود برای از بین بردن جامعه طبقاتی حرکت کنیم و با همه کسانی که در جهت حفظ چنین جامعه‌ای تلاش می‌کنند، مبارزه نماییم. ولی طراحان بحث فوق چنین موضوعی را مطرح نمی‌نمایند. آنها با پیش‌کشیدن و دامن‌زدن به بحث فوق، بخشش توابع را از نیروهای مبارز و مردمی طلب می‌کنند. در برخورد آنها اگر بحث‌های به اصطلاح "حقوق بشری" و "دموکراسی" از نوع "جرج بوش"ی و "ابوغریب"ی را کنار بگذاریم، در نهایت، شنیدن روایت توابع از زندان‌های دهه ۶۰ جمهوری اسلامی، دلیل این امر ذکر می‌شود. البته هیچ اشکالی ندارد که توابع در مورد گذشته‌شان صحبت کنند و روایت خود از زندان را بیان کنند. خیلی از نیروهای حتی آشکارا ضدخلقی نیز این کار را کرده و می‌کنند و بعضاً کتاب‌هایی منتشر می‌سازند که با توجه به قدرت مالی‌شان، در سطح وسیعی نیز پخش می‌شوند و امروزه البته امکانات اینترنتی هم برای پخش هرگونه روایتی وجود دارد.

دولت آمریکا و طرح های ضد انقلابی بر علیه مردم ایران!

تا با برخورداری از حمایت های مادی و معنوی امپریالیستها، ضمن نفوذ در صفوف جنبش انقلابی کارگران، زنان و دانشجویان و خلقهای تحت ستم ایران آنها را در راستای برنامه های ضدانقلابی دشمنان مردم به انحراف بکشند و در پیوند چنین مسیری است که ما می بینیم این جریانها هر روز بیش از قبل از پوششهای تبلیغاتی و معنوی وسیع دستگاه های خبری وابسته به دشمنان مردم ایران نیز برخوردار گشته اند.

بدون شک این مساله که تدارکات، برنامه ریزیها و اقدامات نظامی و سیاسی امپریالیسم آمریکا در شرایط کنونی در رابطه با ایران، نهایتاً به پیشبرد چه راه حلی از سوی دشمنان خلق در مورد ایران ختم گردد، امری ست که هرچه بیشتر در پروسه تکوین رویدادها خود را نشان خواهد داد. اما آنچه که در این شرایط برای نیروهای واقعا انقلابی و مدافع منافع کارگران و توده های زحمتکش و محروم از اهمیت حیاتی برخوردار است، بالا بردن هشیاری خود در رابطه سیاستهای امپریالیستها در این مورد در ایران و افشای همه جانبه و مقابله با آن سیاست ها در هر شکل و شمابلی و تاکید بر این حقیقت است که مداخلات ضد انقلابی امپریالیستها در هر شکل آن، چه سیاسی و چه نظامی هیچگاه با هدف آزادی توده های تحت ستم ما و تحقق خواستهای برحق آنان صورت نمی گیرد. رژیم وابسته به امپریالیسم سرکوبگر جمهوری اسلامی باید به دستان کارگران و توده های تحت ستم و در جریان یک انقلاب اجتماعی سرنگون گردد و نه با مساعدات مالی و انقلابهای "مخملین" امپریالیستی. تنها در چنین صورتی امکان رهایی توده های دربند و نیل به آزادی و دمکراسی واقعی در کشور ما مهیا خواهد گشت.



متعهد به پذیرفتن سیاستهای دولت آمریکا و "فعالیت های غیر خشونت آمیز" می گردند، بیفزاید. و جهت پیشبرد سیاست های خود در ایران افراد و گروه هایی را هرچه بیشتر و وسیعتر مورد حمایت مالی و معنوی قرار دهد.

در ماه های اخیر، اعلام و تبلیغ این سیاستها توسط امپریالیسم آمریکا و ایادی آن باعث ایجاد تحرکات هر چه بیشتر در میان مرتجعین و گروه های ضد انقلابی و حتی



مفهوم دمکراسی وارداتی از آمریکا

برخی افراد و جریانها سازشکار و مدعی دفاع از توده های تحت ستم ایران شده است که با فراموش کردن ماهیت ضد خلقی امپریالیسم آمریکا به استتار شرایط دریافت این کمکهای مالی امپریالیستی نیز می پردازند. آنها جهت برخورداری از مساعدات مالی مزبور و سقوط به دامن دشمنان کارگران و خلقهای تحت ستم ایران با یکدیگر به مسابقه برخاسته و در حقیقت می کوشند تا خود را به دشمنان مردم ایران و جهان بفروشند. امروز در شرایطی که مبارزات قهرمانانه کارگران، دانشجویان، زنان، خلقها و سایر بخش های تحت ستم جامعه ما با اهداف انقلابی بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری وابسته در اشکال و سطوح گوناگون پیش می رود، کاملاً قابل فهم است که امپریالیست ها جهت نفوذ در این جنبش ها به افراد و نیروهای سیاسی مختلف روی آورند. در این چهار چوب است که افراد و جریانها فوق می کوشند

دولت آمریکا بر ابعاد تلاشهای خود در راستای پیشبرد سیاستهای جهانخوارانه اش در منطقه خاور میانه با هدف توسعه سلطه نظامی، اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکا در رقابت با سایر قدرتهای جهانخوار، افزوده است. در این راستا مقامات آمریکایی از چند جهت متفاوت بطور مستقیم و غیر مستقیم مشغول گسترش سرمایه گذاری و صرف نیرو در رابطه با طرحهای ضد انقلابی آتی خویش بر علیه مردم ایران میباشند. دولت بوش در عین حال که پس از ماه ها مذاکره و بده بستان با سایر قدرتهای امپریالیستی رقیب خویش حول مساله "پرونده اتمی جمهوری اسلامی" سرانجام موفق به تصویب قطعنامه ای بر علیه رژیم جمهوری اسلامی در شورای امنیت سازمان ملل شد، از کانالهای مستقیم و غیر مستقیم به پیشبرد سایر پروژه های خود در مورد ایران نیز بطور یکجانبه ادامه داده است.

اخباری که اخیراً از سوی سازمان موسوم به "گزارشگر صلح" در مرز ایران و عراق منتشر شده حاکی از آن است که مقامات دولت آمریکا با صرف هزینه ای گزاف مشغول جاده کشی و ساختن ۵۲ پایگاه نظامی برای ارتش آمریکا در مرز با ایران می باشند. به گزارش سازمان "گزارشگر صلح" این پایگاه ها توسط یک جاده که در دل مناطق صعب العبور مرزی از سلیمانیه تا پنجوین در حال ساخته شدن است، به یکدیگر وصل خواهند شد. هزینه این طرح را شرکتهای آمریکایی تامین نموده و امر ساختن آنها به شرکتهای فعال در کردستان عراق سپرده شده است. بموازات این تدارکات آشکار نظامی در مرز با ایران، دولت آمریکا به اقدامات دیگری نیز جهت پیشبرد سیاستهای خود مبادرت نموده است:

به گزارش روزنامه "باستون گلوب" مورخ ۳ ژانویه کنگره آمریکا در صدد است تا در سال آتی بودجه مربوط به پروژه "پیشبرد دمکراسی در ایران" را نیز دوبرابر کرده و به این ترتیب در چارچوب این پروژه (که علیرغم نامش دارای ماهیت ضد انقلابی است) بر ابعاد حمایت خود از آن دسته از مخالفین جمهوری اسلامی که

خودکشی کودکان پس از تماشای صحنه اعدام!

به گزارش خبرگزاریها به دنبال پخش تبلیغاتی صحنه اعدام صدام حسین از تلویزیونهای سراسر جهان چند کودک با مشاهده این صحنه دست به خودکشی زدند. رویداد دهشتناکی که آنقدر کوتاه و مختصر در روزنامه های کشورهای مختلف درج گردید که بسیاری از مردم هنوز هم از آن بی خبر هستند.

برای نمونه در شب سال نو ۲۰۰۷ کودک آمریکایی ۱۰ ساله ای به نام "سرجیو پلیکو" در ایالت تگزاس بعد از تماشای صحنه اعدام صدام حسین در تلویزیون، خود را با طنابی از بالای تخت دوطبقه اش حلق آویز کرد و کشته شد.



همزمان در همان شب، یک پسر ۹ ساله پاکستانی به نام "مباشر علی" بعد از تماشای صحنه اعدام صدام حسین خود را با کمک خواهر ۱۰ ساله اش دار زد. سه روز بعد نیز "مون کارمارکار" ۱۵ ساله

در هندوستان و پسری ۱۲ ساله در عربستان سعودی بعد از تماشای صحنه اعدام مزبور از تلویزیون، خود را دار زدند. تازه اینها نمونه هایی است که بوسیله خبرگزاریها منعکس گشته است.

"سرجیو پلیکو" یک نمونه از بچه های خانواده های فقیر مهاجر آمریکا بود و در همان ایالتی صحنه اعدام دیکتاتور سابق عراق را دید که جورج بوش (در همان روز در مزرعه اش در تگزاس) در آرامش کامل در حال استراحت بود.

همانند بسیاری از کارگران فقیر مهاجر، پدر سرجیو برای کار در ایالت دیگری و دور از خانواده به سر میبرد. مادرش نیز مجبور است روزهای تعطیل و آخر هفته نیز کار کند. در نبود آنها معمولاً همسایه ها یا افراد فامیل از "سرجیو" نگهداری میکردند. سرجیو که شدیداً تحت تأثیر صحنه اعدام صدام حسین قرار گرفته بود، در حالیکه به تنهایی در اتاقش به سر می برد مبادرت به خودکشی نمود. دایی سرجیو پس از این حادثه به خبرنگاران گفت که سرجیو بعد از تماشای صحنه اعدام صدام خیلی ناراحت شد و اطرافیان تلاش کردند که با توضیح عملکرد صدام در زمان حکومتش و جنایتکار بودن او وی را متقاعد کنند که اعدام فوق الذکر امری ضروری و مثبت بوده است. اما او مدتی بعد خود را به دار آویخت و نشان داد که مسئله اصلاً بر سر گناهکار بودن یا نبودن فردی که اعدام می شود نیست بلکه اساساً همانطور که تجارب تاریخی از گذشته نشان داده اند اعدام در ملاً عام تأثیرات مخربی به خصوص روی کودکانی چون او به جای

می گذارد. خانواده "سرجیو" آنقدر فقیر هستند که حتی پول کافی برای دفن فرزندشان را ندارند. مردم محل در تلاش هستند که کمک مالی برای فرستادن جسد "سرجیو" به زادگاهش (گواتمالا) جمع آوری کنند.

"سرجیو" همانند میلیونها کودک در فقر و محرومیت ناشی از سیستم طبقاتی زندگی کرد و تحت تأثیر جنایات امپریالیسم در آینه نگاه کودکانه اش و بر اثر نمایش بربریت سرمایه داری و تقلید از آن خود را به دار آویخت.

اقدام به خودکشی کودکان تحت تأثیر مشاهده صحنه اعدام نتیجه طبیعی آن سیاست تبلیغاتی امپریالیستها و به خصوص دولت آمریکاست که کوشیدند با نمایش هر چه گسترده تر صحنه اعدام دیکتاتور سابق عراق در انظار عمومی تجاوز به این کشور و اشغال آن را موفقیت آمیز جلوه دهند. نمایشی که از بربریتی پرده بر میداشت که تمام مرتجعین در طول تاریخ جهت قدرت نمائی و ایجاد فضای رعب و وحشت به آن توسل جسته اند. زنده کردن اعدام در ملاً عام که مردم جهان برای برچیدن بساط آن سالها مبارزه کرده اند و نمایش آن در سطح جهان با استفاده از پیشرفته ترین تکنولوژی تنها نشاندهنده بربریت نظامی است که زندان و شکنجه و اعدام جزء لاینفک آن است. نظامی که تا نابودی قطعی آن امکان دستیابی به جهانی آزاد و رها از ظلم و ستم و اعدام وجود ندارد. جهانی که کمونیستها درست به خاطر بر پائی آن می جنگند.

نماینده بورژوازی وابسته به امپریالیسم در کشوری تحت سلطه بود. او اما کاملاً مأمور اجرای سیاستهای امپریالیست ها و سرکوب مبارزات کارگران و زحمتکشانش عراقی بود.

اعدام صدام در جهت پیشبرد سیاستهای امپریالیست ها و صهیونیستهای اشغالگر بود. امپریالیسم آمریکا که با این نمایش خود می خواهد به خلق قهرمان و مبارز عراق

ادامه در صفحه ۲۲

صدام جنایتکارتر از بوش و بلر و اسرائیل و خامنه ای و رهبران فاسد عربستان، مصر، پاکستان و دیگر دوستان آمریکا نبود. حتی اگر کشته شدن یک و نیم میلیون عراقی در اثر سیاستهای پدر جورج بوش را در نظر نگیریم، طبق آمار رسمی اشغال نظامی عراق خود به تنهایی موجب مرگ و میر تعداد بیشتری از انسانها (نسبت به تعداد جنایات صدام) شده است.

مخالفت مردم جهان با محاکمه فرمایشی صدام و اعدام او به هیچوجه به معنی دفاع از صدام و سیاستهای او نیست. صدام

اعدام صدام حسین، سمبل... ادامه از ص ۱۱

دادگاه های عراق و یا حتی در دادگاه های آمریکا اجرا می شود یا نه. طبقه حاکمه آمریکا حق مسلم خود میداند که برای رسیدن به اهداف و خواسته های طبقاتی خود حق زیستن را نه تنها از انسانهای بی گناه در عراق و افغانستان بلکه اگر منافع اش حکم کرد حتی از نوکران سابق (و جنایتکار) خود در دیگر کشورها نیز بگیرد. امپریالیسم حق خود می داند که مخالفت های داخلی و خارجی را با باتوم و زندان و شکنجه و دار پاسخ دهد.

سربازان کشته شده آمریکایی مجدداً به خدمت در ارتش فراخوانده شدند!!!

اکثر آبه دلیل نیاز اقتصادی به کار در ارتش پناه برده اند. بیشتر سربازان جدید ارتش آمریکا دانش آموزان شهرستانی و روستایی هستند که توانایی مالی برای ادامه تحصیل و در نتیجه شرایط و امکان پیدا کردن شغل دیگری غیر از ارتش را نداشته اند.

از سال ۲۰۰۱ تاکنون بیش از ۱,۴ میلیون آمریکایی به عراق و افغانستان فرستاده شده اند. بیش از ۳۳۰۰ نفر از آنها کشته و ۵۳۰۰۰ نفر زخمی شده اند. بیش از ۳۰۰۰ نفر دچار صدمات مغزی حاد شده اند و حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر به خاطر عوارض ناشی از جنگ (عوارض فیزیکی و روحی غیر از زخمی شدن در جبهه) تحت درمان هستند.

ارتش آمریکا به دلیل کاهش تعداد متقاضیان، مجبور به پائین آوردن استانداردهای استخدامی خود و بالا بردن مزایای حقوقی سربازان و افسران شده است. در سال ۲۰۰۶ بیش از ۲۶,۷ درصد سربازان آمریکایی فاقد دیپلم دبیرستان بودند. افسرانی که ۸ سال خدمت کنند نیز قادر خواهند بود که با شهریه های کمتری وارد دوره های تخصصی دانشگاه شوند. (چیزی شبیه به سهمیه بندی های کنکور دانشگاه های ایران که به نهاد های مختلف رژیم جمهوری اسلامی نظیر سپاه و بسیج و ... تعلق می گیرد). دکترها و دندانپزشکانی نیز که ۴ سال بیشتر در ارتش کار کنند از ۲۵۰۰۰ دلار تا ۵۰۰۰۰ دلار اضافه حقوق دریافت خواهند کرد. بیش از ۳۰۰۰۰ نفر غیر آمریکایی نیز در ازای تسریع پروسه "شهروند شدن" به ارتش آمریکا پیوستند که تاکنون ۱۰۰ نفر از آنها کشته شده اند.

سیاستهای اقتصادی-سیاسی-نظامی هیات حاکمه آمریکا منجر به گسترش روندهایی (همچون کاهش خدمات عمومی آمریکا) شده که به افزایش روزافزون خشم و نفرت و مخالفت مردم با جنگ منجر گشته است. و این تنها گوشه ای از بحرانهای داخلی دولت آمریکا می باشد که طبقه حاکمه تاکنون راه حل مؤثری برای خلاصی از آنها نیافته است.

دولت آمریکا که برای پیشبرد سیاستهای امپریالیستی و گسترش دخالت نظامی خود در خاورمیانه و آسیای مرکزی به تعداد بیشتری نیروی انسانی نیاز دارد، سربازانی را به جبهه می فرستد که هر روز تعداد بیشتری از آنها به صف مخالفین جنگ می پیوندند. طبق نظرخواهی ای که اخیراً از ۹۰۰۰ سرباز آمریکایی توسط "تایمز نظامی" انجام شد، ۴۱ درصد از سربازان از حمله نظامی آمریکا به عراق حمایت می کنند که از میان آنها نیز فقط ۳۸ درصدشان با افزایش تعداد سربازان در عراق موافقت و ۱۳ درصد از این سربازان خواهان پایان جنگ هستند. افزایش مخالفت مردم آمریکا با جنگ را می توان در مقایسه تعداد پرسنل فعال ارتش در سال ۲۰۰۶ و ۱۹۹۱ مشاهده کرد. در پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱ با وجود اینکه اوضاع اقتصادی آمریکا بهتر از امروز بود، تعداد بیشتری از آمریکائیه راغب به استخدام در ارتش بودند.

اما با اینکه در طول ۱۵ سال اخیر بیکاری و فقر در آمریکا افزایش یافته و میلیونها نفر از مشاغل خود اخراج شده اند، طبیعتاً کار در ارتش باید جزو مشاغل خوب به حساب آید اما تعداد پرسنل ثابت ارتش از ۷۳۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۱ به ۵۰۰۰۰۰ در سال ۲۰۰۶ کاهش یافته است. آنها نیز

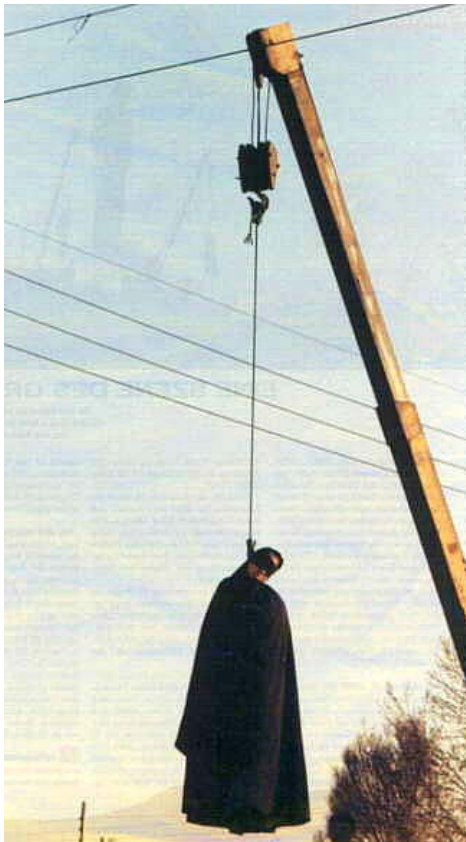
ارتش آمریکا با هدف افزایش تعداد سربازانش در عراق بعد از تعطیلات کریسمس برای حدود ۵۱۰۰ نفر سرباز و افسر که قبلاً در جبهه عراق جنگیده اند، نامه هایی فرستاده و از آنها خواستند که مجدداً برای رفتن به جبهه داوطلب شوند. جالب است که حدود ۲۰۰ نفر از کسانی که این نامه ها را دریافت کردند زخمی بوده و هنوز در بیمارستان به سر می برند و ۷۵ نفر از آنها نیز قبلاً در جبهه جنگ کشته شده اند. دریافت این نامه ها اعتراضات و خشم و نفرت خانواده های سربازان زخمی و کشته شده را موجب شد. امری که سران ارتش آمریکا را جهت جبران این اشتباه به دست و پا انداخته است.

این اشتباهات وحشتناک، جدا از دلایل تکنیکی وقوع آنها، از یکسو نشانگر ابعاد تلاشی ست که مقامات ارتش آمریکا در جهت ترغیب مردم آمریکا برای پیوستن به ارتش این کشور به خرج می دهند تا بتوانند سیاستهای ضد خلقی و جنگ طلبانه دولت آمریکا را پیش ببرند. و از سوی دیگر این تلاشها نشان می دهد که مخالفت با سیاستهای جنگ طلبانه دولت بوش در سطح جامعه آمریکا گسترش یافته و ارتش آمریکا را برای جذب نیرو دچار مشکل ساخته است.



مصاحبه با آزاده بندری یکی از زندانیان سیاسی بازمانده از دهه ۶۰

(قسمت آخر)



سوال: در مدتی که آنجا بودی از رفقای که در ارتباط با چریکها دستگیر شده بودند کسی را دیدی؟

پاسخ: من فقط توی بند ۳، دو تا از بچه‌ها را دیدم همان بند آخری که بودم و بعد هم منتقلم کردند.

سوال: اسم شان را به خاطر داری؟

پاسخ: یکی فریده بود که دختر خیلی خوبی بود می‌گفت برادرش هم توی بند ۶ کارگری است یکی هم نام اش نسرین بود. هر دوی این رفقا بچه‌های خوبی بودند. این دو تا از وقتی که شنیده بودند من از بچه‌های چپ هستم و مخصوصاً در ارتباط با چریکهای فدائی خلق بوده ام، به هر صورت که می‌شد برای چند دقیقه ای در جایی مثلاً در توالنت من را دیده و با من صحبت می‌کردند.

سوال: آیا در این دوره نماز خواندن اجباری بود؟

پاسخ: بلی، در بندی که من بودم همه نماز می‌خواندند. اذان را خود تواب‌هایشان می‌دادند و همه باید می‌ایستادند. البته زنها بخاطر همان مسائل زنانه گاهی می‌گفتند ما نمی‌توانیم نماز بخوانیم. در واقع از این امر

میرفتی زیر آب فوری. اینقدر تعداد زیاد بود.

سوال: در قزل حصار آیا به زندانیان مرخصی می‌دادند؟

پاسخ: نه. اصلاً من ندیده بودم که کسی را مرخصی بفرستند. حتی در بندر قبل از اینکه بیائیم قزل حصار هم نبود. در زندان اونجا اگر مریض می‌شدی دکتر خودشان را هم به سختی می‌دیدید چه رسد به مرخصی.

سوال: کارگرهای بند را توابین انتخاب می‌کردند یا خود زندانیان؟

پاسخ: ما که وارد زندان بندرعباس شدیم، این سیستم بود. ما خودمان سیستم کارگر روزی را داشتیم. برای نظافت، خود زندانیها کارها را انجام می‌دادند مثلاً از هر سلول ۲ نفر بود. سیستم کار اینطور بود که هر روز کل نظافت و کارهای بند به یک سلول واگذار می‌شد و افراد سلول کارها را بین خود تقسیم می‌کردند.

سوال: فرق بندهای قزل حصار در چی بود؟

پاسخ: تنها توانستم بفهمم که توی بند ۳ تعداد توابینش یک مقدار از بند ۴ بیشتر بود. بند ۷ یک تعداد کمتر از بند ۴ بود ولی من فکر می‌کنم این سیستم را خود داود رحمانی راه انداخته بود که بگویم ما این همه تواب داریم. ولی اگر نگاه می‌کردی بیشتر بچه‌هایی بودند که توی زندان بریده بودند و می‌خواستند بروند دنبال زندگی خودشان. اینها، تواب به معنی این که بروند توی گشتها یا برای شکنجه یا برای تیر خلاص زدن که از کارهای توابین بود، نبودند. چون توابین واقعی، این کارها را می‌کردند. چون اون موقع تواب باید ثابت می‌کرد که تواب شده مثلاً یک دوره آزمایش برایشان می‌گذاشتند اگر از این مراحل آنها می‌توانستند خوب امتحانشان را پس بدهند خالص می‌شدند. آنها دیگر جزئی از خودشان می‌شدند مثل فریده و آدمهایی مثل اینها.

سوال: سر موضعی‌ها بند ۸ بودند؟

پاسخ: بله. آنها را بیشتر اذیت می‌کردند. و حاجی خودش آنها را به شکل‌های بدی تنبیه می‌کرد، نمونه اش همان تابوتها بود.

سوال: در تجربه تو توابها بیشتر از چه گروه و یا تفکری بودند؟

پاسخ: تا اونجایی که خود من دیدم توابها بیشتر مذهبی بودند. بچه‌های چپ هم بودند. نه اینکه نبود چون اگر بگویم نبود دروغ گفته ام. ولی بچه‌های مذهبی بیشتر بودند شاید به خاطر ریشه‌های مشترک مذهبی با آنها خیلی راحتتر می‌توانستند کار کنند تا مثلاً بچه‌های چپ. بخاطر همین مثلاً توی بندرعباس آن زمانیکه بچه‌های چپ خبر چینی می‌کردند و تواب هم شده بودند باز به پای بچه‌های مذهبی نمی‌رسیدند، یعنی همین که بچه‌های مذهبی آمدند آنها رتبه بالاتری گرفتند. کارهای اصلی را دادند به آنها و اینها شده بودند زیر دست بچه‌های مذهبی.

سوال: در قزل حصار چه تعداد زندانی بود؟ مثلاً بند ۷ که تو بودی چند نفر بودند؟

پاسخ: بند ۷ که فکر می‌کنم کوچکترین بند بود. بند ۷ و ۸ از بند ۳ و ۴ از نظر فضا کوچکترند مثلاً توی همین بند ۷ حدود ۳۰۰ نفر زندانی بود. در قزل حصار هر سلولی یک مقدار تخت مشخصی داشت. سلولهای ۱۶ تختی داشتیم و سلولهای ۹ تختی. اما تعداد بچه‌ها اینقدر زیاد بود که به اندازه کافی تخت نبود و تختها را نوبتی می‌کردیم توی راهروها هم می‌خوابیدیم یعنی همه ردیف هم و حتی یک اتاق که فروشگاه بند بود وبه عنوان مسجد بند و کتابخانه بند هم استفاده می‌شد شها در آنجا هم می‌خوابیدیم.

سوال: آیا هواخوری آزاد بود؟

پاسخ: در قزل حصار ما روزی یک ساعت هوا خوری داشتیم اما زمانی که در بندرعباس بودیم تا مدت‌ها فضایی که بتوانیم در آنجا راحت قدم بزنیم و گرمای آفتاب را احساس کنیم نداشتیم که در بالا توضیح دادم که همه مان دچار بیماری گال شدیم.

سوال: حمام چطور بود؟

پاسخ: حمام توی خود بند بود ولی آب گرم نداشتیم. آب گرم در یک ساعت مشخصی باز بود. هر سلولی که کارگر روز بود و اون کارگر یک تعداد را مشخص می‌کرد که فردا نوبت حمام کی است. مثلاً از سلول ما این ۵ نفر یا ۶ نفر می‌روند حمام. توی اون یک ساعت باید خیلیها حمام می‌گرفتند و بلافاصله آب گرم قطع می‌شد. حمام که نه، بهش می‌گفتیم مرده شوری. یعنی فقط

هم نباید بیشتر می‌شد. خودش با دوربینش ار کسی که صحبت می‌کرد فیلم می‌گرفت.

سوال: چی می‌گفت و چی می‌خواست؟

پاسخ: می‌گفت اسمت را بگو. هوادار کی هستی. بگو چکار کردی. بگو که اشتباه کردی و همه هم همین را گفتند. پس از شکنجه‌های وحشتناک که به همه داده بودند و اعمال کثیفشان و در فضای رعب و وحشتی که ایجاد کرده بودند، و هیچگونه رابطه مبارزاتی هم با بیرون نبود، بچه‌هایی که با من در زندان بندرعباس بودند، همه این مصاحبه را انجام دادند. البته بند پسرها را نمی‌دانم ولی فکر می‌کنم شمس وقتی کاری میکرد برای همه میکرد.

سوال: شمس می‌خواست سر موضع نبودن را نمایش دهد؟

پاسخ: آره. بعد خودش می‌گفت من اینها را توی قلب خودم می‌گذارم. من می‌فهمم که کی چه می‌گوید. او از خودش تعریف می‌کرد که من تنها آخوند نیستم من روانشناس خوبی هستم.

سوال: وقتی شمس می‌آید بندرعباس از همه یک مصاحبه می‌گیرد که امر دیگری است، و ربطی به مسئله آزادی ندارد. آیا موقع آزادی هیچ تعهدی نگرفتند؟

پاسخ: از من شخصاً چیزی نخواستند ولی همانطور که گفتم پدرم تعهد داده بود.

سوال: از رفقای زنی که در رابطه با این تشکیلات در بندرعباس اعدام شدند چه کسانی را می‌شناسی؟

پاسخ: مهشید معتضد کیوان بود که دستگیر شد بعد هم اعدام شد. فاطمه رخ بین بود که توی تهران دستگیر شد و بعد اعدام شد. طاهره قاسمی بود و رفیق طیبیه که از بچه‌های بندرعباس نبود ولی مسئول بخش زنان چریکها در بندر بود که اعدام شد. تعداد پسرها که اعدام شدند خیلی بیشتر بود. البته به کمک افرادی که از زندانها بیرون آمدند لیستی از شهدای استان هرمزگان تهیه شده است.

سوال: توی بندر با رفقای زندانی پسر هیچ تماسی داشتید؟

پاسخ: تا جایی که می‌توانستیم سعی می‌کردیم به یک شکلی تماس بگیریم که عملاً نمی‌شد. ولی اگر روابطی بود مطمئن هستم که جو زندان بهتر می‌شد. نه اینکه مثلاً از اونها خط بگیریم اما بی اثر نبود. قطع شدن روابط با دنیای بیرون و اینکه هیچ رابطه جدیدی نبود و همه مربوط به گذشته بود کارساز نبود.

سوال: زندانی سر موضع توی زندان مانده بود؟

پاسخ: نه. من ندیدم اونهایی که بودند یا اعدام شدند یا موضع بیطرفی را گرفتند و گفتند ما اشتباه کرده ایم و کاری به کسی نداریم و کاری هم نمی‌کنیم.

سوال: توکه برگشتی در زندان بندرعباس مرخصی بود یا نبود؟

پاسخ: آن زمان که من از قزل حصار منتقل شدم به بندر دیگه حکم ام تقریباً تمام شده بود. اونجا برنامه مرخصی بود، یعنی بچه‌ها دیگه می‌توانستند مرخصی بروند فقط شرط اش این بود که یک سندی بگذارند. مثلاً خانه و بعد مرخصی میدادند. مرخصی یک روزه.

سوال: به خود شما دادند؟

پاسخ: بله. از قزل حصار که برگشتم پدرم یک روز برایم مرخصی گرفته بود. بعد هم برگشتم زندان. یک روز خانه بودم.

سوال: آن زمان وقتیکه آزاد می‌کردند چی می‌خواستند؟ آیا تعهد می‌گرفتند که دیگر فعالیت نکنید؟ آیا تضمین خانه می‌گرفتند؟

پاسخ: نه اینجوری نبود. موقعی که من آمده بودم بندر تازه جریان مرخصی‌ها راه افتاده بود و به بچه‌ها مرخصی می‌دادند. اون موقع که برای مرخصی می‌رفتی سند می‌خواستند. آدم معتبر می‌خواستند که چند روزی مرخصی بدهند تا زندانی چند روز برود بیرون. ولی موقع آزادی مثلاً خود من که آزاد شده بودم بابای من تعهد را داده بود که اگر آزاده بیاید بیرون می‌رود دنبال زندگیش. او به آنها گفته بود که آزاده اصلاً همه چیزاش آماده است. و کاری به هیچ کس ندارد و من این قول را بشما میدهم اصلاً کارت عروسی اش هم حاضر است و او می‌رود دنبال زندگیش. آن طور که پدرم می‌گفت این قول را ازش گرفته بودند.

سوال: زمان آزادی شما شرط مصاحبه کردن نبود؟

پاسخ: نه. یا در هر حال برای من چنین شرطی نگذاشتند. اما در سال ۶۱ قبل از اینکه ما را به قزل حصار تبعید کنند، همانطور که گفتم شمس یک مصاحبه ۵ دقیقه‌ای گرفت.

سوال: این موضوع را کمی توضیح دهید.

پاسخ: وقتی شمس آمد شروع کرد با همه تک به تک سوال و جواب کردن که همان مصاحبه ۵ دقیقه‌ای بود.

سوال: آیا فیلم برداری کردند؟

پاسخ: همه را تک به تک می‌برد و نوبتی با هر کس می‌نشست به صحبت. از ۵ دقیقه

بقولی سوء استفاده می‌کردیم. بچه‌ها همیشه سعی می‌کردند از این مسئله استفاده کنند که نماز نخوانند. ولی همه نماز می‌خواندند. بند ۷ می‌خواندند. بند ۳ هم می‌خواندند ولی بند ۸ من نبودم و نمی‌دانم. ارتباط گرفتن با زندانیان بند ۸ خیلی سخت بود. وقتی که توی بند ۷ بودیم مواقع هواخوری پنجره بند ۸ توی هواخوری باز می‌شد که اینها توی اون ساعت حق نداشتند نزدیک اون پنجره‌ها بشوند یا ما اجازه نداشتیم آنجا را نگاه کنیم. یعنی به ما می‌گفتند که سرتان پائین باشد و البته خودشان آنجا را کنترل می‌کردند. یعنی چندتا از این تواب‌ها، توی هواخوری و چندتا توی پنجره می‌ایستادند.

سوال: در قزل حصار که بودی آیا با رفقای که با تجربه تر بودند برخورد داشتی؟ آیا این امکان بود که مثلاً گاهگاهی با آنها حرف بزنی و سوالات خود را طرح کنی؟

پاسخ: بله. البته از بچه‌های ما نبودند ولی خوب چپ بودند ولی بچه‌های خیلی فهمیده ای بودند. از نظر سنی نسبت به ماها خیلی بزرگتر بودند. تجربیات مبارزاتیشان زیادتر بود. ولی بخاطر همان کنترلها آنها هم نمی‌توانستند فوری به کسی اطمینان کنند و هر چی دلشان می‌خواهد بگویند، ولی بهر حال وقتی مطمئن می‌شدند یکسری اطلاعات محیط را به تو می‌دادند که چطوری از خودت محافظت کنی در اون محیط.

سوال: کی شما را دوباره از قزل حصار بردند بندرعباس؟

پاسخ: فکر کنم حدوداً ۲۰ یا ۲۵ روزی که به پایان حکم دو ساله ام مانده بود مرا فر ستادند بندرعباس.

سوال: وقتیکه برگشتی بندر در این فاصله زندان بندر چه فرقی کرده بود؟

پاسخ: خیلی فرق کرده بود. حس می‌کردم آمده ام زندان قزل حصار ولی از نوع کوچکش. یعنی اون زندان دیگر اون زندان اول نبود. وقتی شمس آمد فضای زندان تغییراتی کرده بود ولی وقتی برگشتیم دیدم اصلاً ۱۸۰ درجه فرق کرده است و اون زندان آن موقع دیگر وجود ندارد یعنی اینقدر روی این بچه‌ها کار شده بود. البته باید این را بگویم که هنوز می‌توانستی این را تشخیص بدهی که کی خالص شده و کی نه.

سوال: توابین زیاد شده بودند؟

پاسخ: تعداد توابین زیاد شده بود کارهای فرهنگی بقول خودشان زیادتر شده بود.

او کار نمی‌کردم چیزهایی گفته بود بیشتر مربوط به سال‌های ۵۸ بود که من در آن سال‌ها این کارها را کرده بودم و در یک سری از مراسمها شرکت کرده بودم. او هم گفته بود من اینجور جاها میرفتم و با اینجور آدمها رابطه داشته‌ام. او گفته بود که من آدمهای سیاسی را زیاد می‌شناسم چون به خانه ما رفت و آمد داشته‌اند.

سوال: این مسئله که زندانیان سیاسی را جلوی مردم دار بزنند در بندرعباس بود؟

پاسخ: بله.

سوال: از رفقای ماچه کسی را دار زدند، کسی را می‌شناسی؟

پاسخ: تا آنجا که من می‌دانم از بچه‌های سیاسی یک نفر را دار زدند که جنازه اش سه روز توی شهر آویزان بود. از بچه‌های چپ بود و اسمش هم توی این لیستی که چاپ شده هست. بچه‌های سیاسی را بیشتر تیرباران می‌کردند. اما دو تا از بچه‌های پیکار را توی شیراز حلق آویز کردند.

سوال: در زندان بندرعباس وابستگی‌های گروهی و اختلافات سیاسی در روابط زندانیان چه حد تأثیر گذار بود؟

پاسخ: نه زیاد، چون محیط کوچک بود و ما همدیگر را می‌شناختیم یعنی غیر از روابط سیاسی، روابط معمولی هم با هم داشتیم. همه همدیگر را می‌شناختند با اینکه مثلاً مجاهدین یکسری مراسم مذهبی داشتند و نماز جمعی خودشان را داشتند ما احترام می‌گذاشتیم کاری نداشتیم، خوب، نماز خودشان بود. صحبت‌های مذهبی خودشان را داشتند. در کارهای زندان جمعی تصمیم می‌گرفتیم یعنی بدون اینکه فکر کنیم که اون مذهبی است و یا چپ، می‌نشستیم یک حرکت درست انجام دهیم. تا زمانی که این شمس نیامده بود سعی کردیم که این روابط را خوب نگه بداریم البته با آمدن پیکاریها، چون بچه‌های پیکاری که اکثرآ از رده پائین بودند و زود تواب شدند، وضع کمی فرق کرد. من تعجب می‌کردم خیلی وقت نبود که اونها دستگیر شده بودند که تواب شدند البته شمس هم همان زمان آمد و این امر در تواب شدن آنها بی تأثیر نبود البته تعدادی از آنها به اتاق بیطرفها رفتند و بچه‌های بالایشان که سر موضع بودند اعدام شدند.

سوال: از نظر تغذیه وضع غذاچطور بود آیا کافی بود؟

پاسخ: نه. توی بندر غذا کافی بود به خاطر اینکه ما نان خیلی زیاد می‌گرفتیم ولی کیفیت غذا خیلی بد بود، افتضاح، یعنی ما بیشتر سعی می‌کردیم از موادی که خانواده‌ها می‌آوردند استفاده کنیم. از

پاسخ: مهشید را برای حدود یک هفته از زندان کمیته پیش ما به زندان مرکزی آوردند. موقعی که دستگیرش کردند یک مدتی کمیته بود چون اون موقع کمیته هنوز پابرجا بود.

سوال: در بندرعباس؟

پاسخ: بله، مهشید یک هفته با ما بود و سه روز از این یک هفته پسرش توماج را آوردند پیش اش. بچه فقط چند ماهش بود، بعد از این مهشید را بردند. آخرین باری که مهشید را دیدم یک روز قبل از اعدامش بود که آمد با پدر و برادرش که در زندان بودند ملاقات بکند. برادرش از بچه‌های مجاهد بود. بعد از ملاقات با آنها از در بند ما که رد شد یک لحظه اومد و گفت من دارم میروم و شما دیگر من را نمی‌بینید. خداحافظی کرد و رفت. ولی رفیق طاهره توی درگیری در خانه تیمی کشته شد و رفیق فاطمه را هم که دستگیر می‌شود با تمام بچه‌هایی که توی اون خانه تیمی بودند بعد از تحمل شکنجه‌های خیلی سخت و وحشتناک (آنطور که بچه‌ها می‌گفتند) اعدام کردند. از اون سری فقط یک نفر اعدام نشد که تواب خالص شده بود. او از پسرها بود که هنوز هم زنده است.

سوال: آیا طیبه را توی زندان دیدی؟

پاسخ: نه، طیبه را ندیدم ولی کسی را که برده بودند او را شناسایی کنه هی با اون حالت تلخ می‌گفت طیبه طیبه. مشخص بود که طیبه دستگیر شده است که البته توی تهران گرفتاش، توی خانه تیمی. درگیری که می‌شود او را دستگیر می‌کنند.

سوال: توی زندان بندر و قزل حصار آیا این حالت بود که صورت کسی را ببینند و بیاید شما را به او نشان دهند؟ یک اصطلاحی بود توی زندانها به آنها می‌گفتند کولکوس کلانها، زندانی که تواب شده صورت اش را می‌پوشاندند بعد می‌آمد زندانیها را می‌دید و افراد را شناسایی می‌کرد.

پاسخ: نه، تهران من این را ندیده بودم. در بندرهم اصلاً احتیاجی نبود چون تعداد ما کم بود همه بیشتر بچه‌های یک محله بودیم و در یک محیط بودیم و آنهایی که لو داده بودند خوب دیگر گفته بودند که فلانی کیست یا مثلاً پدرش کی است مادرش کی است خودش کیه، چند سالش هست چکار کرده است چکار می‌کرده، مثلاً کسی که مرا لو داده بود بیشتر از گذشته من گفته بود تا کارهایی که من توی جنبش دانش آموزی انجام می‌دادم چون او اصلاً اطلاعی نداشت از فعالیت‌های بعدی من. چون من اصلاً با

سوال: بچه‌هایی که در بندر محکومیت بالا گرفته باشند از بین زندانیان زن چه کسانی بودند؟ مثلاً محکومیت‌های ۱۵ سال یا ابد؟

پاسخ: دو تا داشتیم که از بچه‌های مجاهدین بودند البته از بچه‌های خود ما یکی ۱۰ سال گرفت و دیگری ۱۵ سال. که اتفاقاً همان کسانی بودند که تعدادی را لو داده بودند. البته بعدها تعداد کسانی که حکم‌های بالا گرفتند بیشتر شد.

کسی که ۱۵ سال گرفته بود در جریان یک درگیری دستگیر شده بود که فکر می‌کنم دو تا از رفقا نیز در این درگیری شهید می‌شوند. آنهایی را که زنده دستگیر می‌شوند را می‌آورند بندر. چون پرونده متعلق به بندر بوده است. یک روز صبح بود که یکی از بچه‌ها را صدا زدند. همان شخصی که عده‌ای را لو داده بود و ابتدا به حبس ابد و بعد هم به ۱۵ سال محکوم شد. خیلی عجیب بود چون وقت ملاقاتی نبود برخی گفتند که او را کجا می‌برند بعد که صحبت کردیم برخی گفتند که احتمالاً یک‌عده را دستگیر کرده اند می‌برند برای شناسایی. تعدادی از بچه‌ها می‌گفتند امکان ندارد اما وقتی که آمد خیلی حالت تشنج داشت همه اش اسم رفیق



طیبه را می‌برد و مطمئن شدیم که طیبه دستگیر شده و او را برای شناسایی برده بودند. او ۱۵ سال گرفته بود. دو تا از بچه‌های مجاهدین هم بودند که در ۳۰ خرداد دستگیر شده بودند. اونها حبس ابد بودند که بعد به ۱۵ سال تبدیل شد. بچه‌های بسیار خوبی بودند و هر دو را بسیار اذیت و آزار داده بودند.

سوال: آیا محکومیت بیشتر زندانیان زن بالا بود؟

پاسخ: محکومیت زنها مختلف بود از ۶ ماه داشتیم تا ۲ سال، ۴ سال، ۵ سال، ۷ سال و ۱۰، ۱۵ و...

سوال: از رفقای زنی که در بندر اعدام شدند مثل طیبه، فاطمه، طاهره و مهشید آیا از اینها چیزی یادت هست؟

اینها یکی می‌توانست کنترل کند یکی نمی‌توانست.

سوال: آیا کسی را داشتید که اصلاً قادر به کنترل خود نباشد؟

پاسخ: نه. اگر بود من ندیدم. اگر کسی از نظر عصبی تعادلی نداشت خوب می‌گفتیم فشار زیاد است و تحمل نیست و این عکس عملی است در مقابل اون فشارهایی که بهش وارد می‌شود.

با سپاس و تشکر از وقتی که برای این گفتگو گذاشتید.

آزاده: من باید از فرصتی که دادید تشکر کنم. امیدوارم که این یادآوری‌ها به نسل جوان و انقلابی در مبارزاتشان بر علیه جمهوری اسلامی کمک کند.

دولت آمریکا که خود سردمدار جانپان است حق محاکمه کسی را ندارد. دولت آمریکا کشورهای عراق و افغانستان را به نابودی کشاند، ارتش افسارگسیخته خود را به جان مردم بی گناه این کشورها انداخت که با شکنجه‌های غیر انسانی و با تجاوز و قتل و غارت بی شمار، خصلت‌های حیوانی مزدوری سرمایه را به نمایش بگذارند. جنایات دولت آمریکا بی شمارند، ابوغریب و فلوجه و حدیثه و ... تنها نمونه‌های شناخته شده آن هستند. جنایات بی شمار دیگری به دست امپریالیسم انجام شده که هنوز فاش نشده‌اند. و جنایات بی شمار دیگری نیز امروز و فردا، باز هم توسط امپریالیست‌ها انجام خواهند شد. زیرا که امپریالیسم خون‌آشامی سیری ناپذیر است.

سرمقاله نیویورک دیلی نیوز که بعد از حکم دادگاه صدام با حروف درشت نوشته بود "ایستگاه بعدی، جهنم" تبلیغ آشکار خونریزی و خون‌آشامی حاکی از جنون آدمکشی و سادیسم موجود در مجامع سیاسی آمریکا می‌باشد. اما بیماری "تشنه به خون بودن" سرمایه داری با این کارها تمام نمی‌شود. برای دولت و احزاب صاحب قدرت در آمریکا به هیچوجه اهمیتی ندارد که آیا حداقل قانون و دمکراسی (حتی نوع آمریکائی یا نوع دمکراسی دولت دست‌نشانده عراق) در

ادامه در صفحه ۶

پاسخ: نه همه چیز می‌رفت توی دفتر زندان و از اونجا چک می‌شد. بعد پول را می‌دادند که از فروشگاه خرید کنیم. یعنی وقتی که وسایل مان را به ما تحویل می‌دادند پول را هم می‌دادند. ما در بندرعباس خرید فروشگاه را هم جمعی می‌کردیم و بطور جمعی استفاده می‌کردیم.

سوال: توی قزل حصار چطور؟

پاسخ: بخاطر مسافت زیاد برای خانواده‌ها، اونجا ملاقات نداشتیم و پول هم به اون شکل نبود.

سوال: در این فاصله با زندانیانی که تعادل روحی خود را از دست داده باشند هیچ مواجهه شدی؟

پاسخ: اعصابها خراب بود. بچه‌هایی بودند که وقتی عصبی می‌شدند یک کارهایی می‌کردند که عجیب بود مثلاً جیغ می‌زدند یا طرف مقابلشان را کتک می‌زدند بودن

کنسروها یا غیره ولی در تهران کیفیت غذا خوب بود تمیز بود، مرتب بود ولی خیلی کم بود خیلی کم. صبحانه مثلاً یک تکه به اندازه کف دست نان بود یک کمی پنیر داشتیم یک کمی مربا و کمی کره. سیر نمی‌شدیم نهار هم همینطور ولی کیفیت غذا نسبت به زندان بندرعباس خیلی بهتر بود که البته من شنیدم که خود زندانیان توی آشپزخانه کار می‌کنند و آشپزها هم از اون ساواکیهای سابق هستند که توی بند ۲ بودند. البته در بندرعباس وقتی شمس آمد یکسری از کارها را از زندانیان عادی گرفت و داد به سیاسی‌ها. بچه‌هایی هم بودند که در آشپزخانه کار می‌کردند.

سوال: خانواده‌ها که می‌آمدند چقدر حق داشتند پول بدهند به شماها و آیا پول را به دست خودتان می‌دادند یا میرفت توی دفتر زندان؟

اعدام صدام حسین، سمبل ...

یکی از اهداف سیاسی ای که امپریالیسم آمریکا از اعدام صدام دنبال می‌کند این است که با اعدام دیکتاتور جنایتکاری که با لشکرکشی آمریکا به عراق از قدرت ساقط شده به مردم جهان و عراق نشان دهد که قادر به انجام هر عملی علیه مخالفینش می‌باشد. اعدام صدام وسیله ای بود برای درس عبرت دادن به مردم عراق و جهان (هر چند که مخالفت صدام با آمریکا ماهیتاً با مخالفت کارگران و زحمتکشان جهان با امپریالیسم متفاوت است). اعدام صدام وسیله ای بود برای امپریالیسم آمریکا که مردم آزادیخواه آمریکا و جهان را به وحشت بیاندازد که اگر امپریالیسم با یکی از نوکران سابقش و شریک جنایاتش اینچنین می‌کند، با مخالفین و دشمنانش چه خواهد کرد!

یکی دیگر از اهداف سیاسی آمریکا این است که از اعدام صدام به عنوان "مدرکی" برای اثبات مثلاً موفقیت لشکرکشی اش در عراق استفاده کند. و افکار جهانپان را از این واقعیت که عراق به باتلاقی برای تجاوز نیروهای امپریالیسم آمریکا تبدیل شده، منحرف کند. مطبوعات دولتی آمریکا تلاش کردند که با پر کردن صفحات خود با گزارشات و تصاویر گوناگون از اعدام صدام، این امر را به مثابه موفقیت ارتش آمریکا در عراق جلوه داده و تاثیرات گشته شدن بیش از ۱۰۰ سرباز آمریکایی

در همین ماه یعنی ماه دسامبر را در افکار مردم کم‌رنگ سازند. هدف دیگری که با اعدام صدام دنبال می‌شد این بود که با توجه به سابق جنایات او در کشور به طور موقت هم که شده رضایت مردم عراق را نسبت به دولت "نوری مالکی" (که مورد نفرت زحمتکشان عراق می‌باشد) جلب کنند. ظاهراً هم‌زمان با اعلام حکم اعدام صدام دولت آمریکا برای به کار گماردن صاحب منصبان و کارمندان عالی‌رتبه دولت صدام و برای وارد بازی کردن هر چه بیشتر سران احزاب سنی مذهب در دولت فعلی عراق اقداماتی را آغاز کرد. سفیر آمریکا در عراق در ۲۴ اکتبر و جورج بوش در کنفرانس مطبوعاتی در اواخر اکتبر اعلام کردند که دولت آمریکا بخشی از سران سنی و نیروهای مسلح آنها را که تا مدتی پیش به مبارزه مسلحانه با ارتش آمریکا مشغول بودند، عفو خواهد کرد. آنها اعلام کردند که تنها شرط آمریکا برای عفو این افراد این است که سران گروه‌های سنی مزبور حاضر شوند مقاومت مسلحانه را کنار بگذارند و وارد عرصه سیاست و مذاکره شوند.

صدام و اعضای دولتش جنایات فراوانی را در حق مردم عراق مرتکب شدند و این واقعیت برای همه آگاهان جهان روشن و واضح است. او باید محاکمه می‌شد. اما

مبارزه طبقاتی در سطح جهان

"وینست ناوارو Vincent Navarro"

مانتلی ریویو، سپتامبر ۲۰۰۶

ترجمه از: پیام

قسمت آخر

تضاد عمده در جهان امروز: نه بین شمال و جنوب، بلکه بین اتحاد طبقات مسلط شمال و جنوب علیه طبقات تحت سلطه شمال و جنوب

امروزه گویا تصور عمومی بر آن است که تضاد عمده در جهان بین شمال ثروتمند و جنوب فقیر باشد. اما شمال و جنوب از طبقات با منافع متضادی تشکیل شده اند که در سطح جهانی، اتحاد خود را مستقر کرده اند. این وضعیت برای من زمانی که مشاور آژند در شیلی بودم خود را آشکار کرد. کودتای فاشیستی به رهبری ژنرال پینوشه، نه آنچنان که بسیاری از گزارش ها نشان می دهد، کودتایی که توسط شمال ثروتمند (ایالات متحده) بر جنوب فقیر (شیلی) تحمیل شده باشد، نبود. آنان که وحشیانه رژیم پینوشه را بر مردم شیلی تحمیل کردند، طبقات مسلط شیلی (بورژوازی، خرده بورژوازی و اقلیت بالای طبقات متوسط) با حمایت نه ایالات متحده آمریکا (جامعه آمریکا از ۲۴۰ میلیون امپریالیست تشکیل نشده)، بلکه با حمایت حکومت نیکسون که در آن زمان در آمریکا هیچ محبوبیتی نداشت (فرستادن ارتش برای سرکوب کارگران معادن ذغال سنگ در آپالاچا)، بودند.



عدم شناخت وجود طبقات، عموماً به محکومیت کل یک کشور (و عموماً ایالات متحده آمریکا) منجر می شود. اما در واقعیت، طبقه کارگر آمریکا یکی از اولین قربانیان امپریالیسم آمریکاست. برخی برآنند که طبقه کارگر آمریکا نیز از امپریالیسم این کشور سود می برد. مثلاً بنزین در آمریکا نسبتاً ارزان است (هرچند

که همان هم دارد خود را بالا می کشد). من باک ماشینم را در آمریکا با ۳۵ دلار پر می کنم، در حالی که در اروپا برای همان مدل ماشین باید ۵۲ یورو بپردازم. اما در مقابل، در بسیاری از مناطق آمریکا، اساساً چیزی بنام وسایل حمل و نقل عمومی وجود ندارد. برای طبقه کارگر مثلاً بالتیمور مطلوب تر و سودآورتر آنست که از وسایل حمل و نقل عمومی درجه اولی (که اساساً فاقد آن است) استفاده کند تا به اتوموبیل خود وابسته باشد. (قیمت بنزین هر چه می خواهد باشد). و فراموش نکنیم که منافع شرکتهای وابسته به انرژی و صنعت اتوموبیل از جمله عوامل مهم نابود کردن سیستم حمل و نقل عمومی در ایالات متحده آمریکا بوده اند. طبقه کارگر آمریکا، قربانی سیستم سرمایه داری ملی و امپریالیستی خود است. و تصادفی نیست که هیچ کشور پیشرفته سرمایه داری، چنین دولت رفاه اجتماعی عقب مانده ای نظیر آمریکا را ندارد. بیش از ۱۰۰ هزار نفر در آمریکا در هر سال به خاطر فقدان سیستم درمان عمومی، جان خود را از دست می دهند. گرایش به نگاه به توزیع قدرت در سرتاسر جهان با نادیده انگاشتن قدرت طبقاتی در درون هر کشور را می توان با کارکرد سازمانهای بین المللی توسط کشورهای ثروتمند بهتر دریافت. مثلاً بسیاری اوقات مطرح می کنند که ۱۰ درصد از جمعیت جهان که در ثروتمندترین کشورها زندگی می کنند، ۴۳ درصد حق رأی را در صندوق بین المللی پول به خود اختصاص داده اند. اما درست نیست که فکر کنیم که ۱۰ درصد از جمعیتی که در کشورهای به اصطلاح ثروتمند زندگی می کنند، کنترل صندوق بین المللی پول را در اختیار دارند. این طبقات مسلط کشورهای ثروتمند هستند که بر صندوق بین المللی پول حاکمیت دارند و سیاستهایی را مورد حمایت قرار می دهند که طبقات تحت سلطه کشور خود و دیگر کشورها را به یک اندازه متضرر می کند. مثلاً رئیس صندوق بین المللی پول "رودریگو راتو Rodrigo Rato" که زمانی در اسپانیا وزیر اقتصاد دولت شدیداً دست راستی "خوزه ماریا ازنار Jose Maria Aznar" (که به همراه بوش و بلر به عراق نیرو فرستاد) بود،

سیاستهای سخت گیرانه ای را در پیش گرفت که به کاهش شدید استانداردهای زندگی طبقات محروم اسپانیا، منجر شد. لازم است در اینجا، نکته دیگری را نیز روشن کنیم. در مورد درگیری در درون سازمان تجارت جهانی WTO بین کشورهای ثروتمند و فقیر، مطالب بسیاری نوشته شده. مطرح می کنند که حکومت های کشورهای ثروتمند با سوبسیدهای هنگفت از بخش کشاورزی خود و ایجاد موانع حمایتی برای صنایعی نظیر نساجی و غذایی شان که در مقابل محصولات مشابهی که از کشورهای فقیر وارد می شوند، شدیداً آسیب پذیراند، حمایت می کنند. با وجودی که ایجاد چنین موانعی بر سر راه تجارت جهانی، کشورهای فقیر را شدیداً تحت تأثیر قرار میدهد، اما راه حل این مشکل را در تجارت آزاد جهانی جستجو کردن خطاست. قدرت تولید بالاتر کشورهای ثروتمند، حتی بدون این موانع هم، موقعیت آنها را در تجارت جهانی تضمین می کند. آنچه که کشورهای فقیر باید انجام دهند، تغییر در تولید کالاهایی با منشأ صادراتی (ریشه تمامی مشکلاتشان) به کالاهای با مصرف داخلی است. استراتژی که نیاز به باز توزیع اساسی درآمد دارد و طبقات مسلط این کشورها (و کشورهای ثروتمند) شدیداً در مقابل آن می ایستند. درک این نکته بسیار مهم است که بسیاری از کشورهای منابع لازم (حتی سرمایه) را برای گذشتن از مرحله توسعه نیافتگی دارا هستند. بگذارید از یک منبع بسیار غیر محتمل نقل کنیم. نیویورک تایمز در شماره ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۲ (زمانی که انفجار جمعیت را علت اصلی فقر در جهان می دانستند) ارزیابی بسیار صادفانه و صریحی از وضعیت در بنگلادش (فقیرترین کشور جهان) منتشر کرد. در این مقاله بسیار مفصل "آن کریبتندن Ann Crittenden" مستقیماً به سراغ ریشه مسأله رفت: الگوهای مالکیت دارایی تولید، یعنی زمین:

"ریشه سوء تغذیه چاره ناپذیر در میان فراوانی نسبی، توزیع نابرابر زمین در بنگلادش است. تعداد اندکی از مردم با استانداردهای غربی ثروتمند اند، اما نابرابری بسیار شدیدی وجود دارد که در

در تمامی این مثالها، دولتهای شمال و جنوب، نقش حیاتی به عهده دارند.

مثال دیگر در مورد اتحاد بین طبقات حاکم، طرح بیمه درمانی معروف به "برای سود" توسط حکومت بوش برای مردم آمریکا و بیش از آن برای مردمان کشورهای در حال توسعه است. این طرح با توصیه و همکاری حکومت های محافظه کار در آمریکای لاتین به نمایندگی از طبقات حاکم که از طرح بیمه خصوصی که مشتریان پولدار را انتخاب می کند و توده های محروم را از آن محروم می کند سود می برند، دنبال می شود. توده های مردم در ایالات متحده آمریکا و آمریکای لاتین با طرح بیمه درمانی "برای سود" شدیداً مخالفند.

این واقعیت که طبقات حاکم در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه، منافع مشترکی دارند، به معنای آن نیست که نسبت به همه چیز نظر یکسان دارند. آنها تضادها و عدم تفاهم های خودشان را دارند (درست نظیر عدم تفاهم و تضادهای بین اقشار مختلف طبقات حاکم در هر کشور)، اما این عدم تفاهم ها، اشتراک منافع شان را که در همایش های گوناگون نئولیبرال (نظیر داوز Davos) و ابزارهای نئولیبرال را که موقعیتی هژمونیک دارند (نظیر اکونومیست و فایننشال تایمز) خود را نشان می دهد، پنهان می سازد.

آیا یک دولت حاکم در جهان کنونی وجود دارد؟

آنچه را که در جهان امروز شاهد آن هستیم، بیش از گلوبالیزاسیون، منطقه ای شدن فعالیت های اقتصادی در حول یک دولت حاکم است: آمریکای شمالی، حول ایالات متحده، اروپا حول آلمان و آسیا حول ژاپن و بزودی چین. بدینگونه، یک هیرارشی از دولتها در هر منطقه وجود دارد. مثلاً در اروپا، حکومت اسپانیا هر چه بیشتر به سیاست عمومی اتحادیه اروپا که در آن دولت آلمان مسلط است، وابسته می شود. این وابستگی یک وضعیت دوگانه به وجود می آورد. از یک طرف، دولت های اتحادیه اروپا، سیاست های اصلی خود (نظیر سیاست های پولی) را به نهادهای عالی تر (بانک مرکزی اروپا که تحت نفوذ بانک مرکزی آلمان است) واگذار می کنند. اما این به معنای آن نیست که دولت اسپانیا قدرت خود را از دست بدهد. "قدرت از دست دادن" به این معنا نیست که قبلاً از قدرت بیشتری برخوردار بوده ای. مثلاً

منابع خود بنگلادش به سادگی قابل تغذیه است".

بنگلادش همین اواخر به دلیل رشد بالای اقتصادی که عمدتاً به واسطه صادرات اش به بازار جهانی صورت گرفته، در صدر اخبار اقتصادی قرار گرفته است. اما این رشد، تنها به بخش بسیار کوچک و مخصوص صادرات کشور مربوط بوده و اکثریت جمعیت از آن هیچ سودی نبرده است. سوء تغذیه و گرسنگی همچنان رو به ازدیاد است.



دولت ها و اتحادهای طبقاتی

دولتها در برقراری اتحادهای طبقاتی، نقش کلیدی بعهده دارند. مثلاً سیاست خارجی دولت آمریکا، معطوف به حمایت از طبقات مسلط جنوب (که اتفاقاً ۲۰ درصد ثروتمندترین افراد جهان در آن بسر میبرند) است. این اتحادها در بسیاری موارد شامل افرادی از اعضای طبقات مسلط نیز هست. مثال ها فراوانند. مثلاً حمایت سنتی خانواده بوش از رژیم های فئودال خاورمیانه. حمایت کلینتون از امارات متحده عربی، یکی از بزرگترین حامیان کتابخانه کلینتون در "لیتل راک Little Rock" آرکانزاس و تأمین مالی سخنرانی های کلینتون (تا حد یک میلیون دلار برای هر سخنرانی). امارات متحده عربی یکی از ستمکارترین رژیمهای جهان است. طبقات حاکم، شهروندی ۸۵ درصد از جمعیت کارگری کشور را (که به "کارگران میهمان" معروفند) انکار می کند. لازم به تأکید نیست که سازمانهای بین المللی (که عمدتاً تحت نفوذ حکومت های آمریکا و اروپایی هستند) با شعار بازارهای آزاد نئولیبرال، به تقویت چنین اتحادهایی می پردازند. کاهش هزینه های رفاه اجتماعی که توسط صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تبلیغ می شود، بخشی از سیاست های عمومی نئولیبرال است که بوسیله طبقات حاکم شمال و جنوب، به هزینه رفاه و کیفیت زندگی طبقات تحت سلطه در سرتاسر جهان، پشتیبانی می شود.

مالکیت شدیداً طبقاتی زمین ریشه دارد. ۱۶ درصد از ثروتمندترین مردم روستاها، دو سوم زمینها را در اختیار دارند و تقریباً ۶۰ درصد جمعیت، مالک کمتر از یک هکتار زمین است".

"کریبتدن" راه حل مسأله را تکنولوژیکی نمی بیند. بلکه برعکس معتقد است که تکنولوژی، وضعیت را وخیم تر هم می کند:

"استفاده از تکنولوژی های جدید کشاورزی، به نفع کشاورزان بزرگ تمام شده و آنها را در موقعیت بهتری برای خرید زمین کشاورزان فقیر همجوار خود قرار داده است".

چرا این وضعیت ادامه می یابد؟ پاسخ روشن است:

"با وجود این، با سلطه مالکین بر دولت (حدود ۷۵ درصد نمایندگان مجلس زمیندار هستند)، هیچ کس امیدی به حمایت دولت از ایجاد تغییرات اساسی در سیستم ندارد".

باید در اینجا اضافه کنیم که در طبقه بندی وزارت امور خارجه آمریکا از رژیم های سیاسی، بنگلادش در ستون دمکراتیک قرار دارد. در عین حال، گرسنگی و لاغری مفرط، علت اصلی مرگ و میر کودکان در بنگلادش است. چهره گرسنه یک کودک بنگلادشی، عمومی ترین پوستری است که توسط سازمانهای خیریه برای تأثیر گذاشتن بر مردم کشورهای پیشرفته، جهت فرستادن کمک های غذایی و مالی به بنگلادش، به کار برده می شود. اما با چه نتایجی؟

"مقامات مسئول کمک های غذایی در بنگلادش بطور خصوصی به من گفتند که تنها بخشی از میلیونها تن کمک غذایی که به بنگلادش ارسال می شود، به دست مردم فقیر و گرسنه در روستاها میرسد. غذا به دولت تحویل داده می شود که به نوبه خود آنها را به قیمت های سوپسید دار به ارتش، پلیس و ساکنان طبقات متوسط شهرها می فروشد".

ساخت طبقاتی بنگلادش و روابط مالکیت حاکم بر آن، علت های فقر گروه عظیم مردم این کشور است. همانگونه که "آن کریبتدن" نتیجه گیری می کند:

"بنگلادش، زمین کافی برای تهیه غذای مناسب برای هر مرد و زن و کودک کشورش را در اختیار دارد. نیروی بالقوه کشاورزی این سرزمین سبز و پر آب، آن چنان است که حتی با احتساب رشد اجتناب ناپذیر جمعیت بیست سال آینده نیز، تنها با

ای بودند که تمامی مزایای مربوط به پاداش و سوبسیدهای غذایی و مسکن کارگران را ملغی می کرد. سرمقاله اکونومیست اصلاحات اقتصادی در عراق را "رویای سرمایه دار" می نامد (۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳).



اخیراً شرح دیگری از تقسیم بندی شمال - جنوب در نوشته های یکی از منتقدترین اندیشمندان آمریکا جناب "جان رالز John Rawls" که کشورهای جهان را به "شریف" و "غیر شریف" تقسیم بندی می کند، مطرح شده است. کشورهای "شریف" (که عمدتاً در جهان پیشرفته سرمایه داری قرار دارند)، آنهایی هستند که حقوق و نهادهای دموکراتیک دارند، در حالیکه کشورهای "غیر شریف" (که عموماً در جهان در حال توسعه قرار دارند) فاقد آنند. او پس از تقسیم کردن جهان به این دو دسته، نتیجه می گیرد که بهتر است کشورهای "غیر شریف" نادیده گرفته شوند، هر چند "مسئولیتی اخلاقی برای کمک به کشورهای فقیری که به خاطر فقر قادر به سازماندهی خودشان به عنوان جوامعی لیبرال یا "شریف" نیستند" را می پذیرد. چنین مواضع و بیانیه هایی، نشان دهنده بی توجهی کامل به روابط بین المللی در گذشته و حال و همچنین روابط طبقاتی در هر یک از این کشورهاست. "رالز" حکومت ها را با کشورها اشتباه می گیرد (اشتباهی که عموماً با این پیش فرض آغاز می شود که تضاد عمده بین شمال و جنوب است). آنچه را که او کشورهای "غیر شریف" می نامد (که مشخصه آنها دیکتاتوری های وحشیانه و فاسد است)، دارای طبقات اند. طبقات حاکم آنها در فعالیتهایی که توسط طبقات حاکم کشورهای "شریف" بنیان گذاشته و مورد حمایت قرار می گیرند و موجب پائین آوردن کیفیت زندگی و رفاه طبقات تحت سلطه خودشان می شود، نادیده گرفته نمی شوند. همچنین در این باصطلاح کشورهای "غیر شریف" جناب "رالز" جنبش هایی با انگیزه طبقاتی

حکومت کمونیستی آن کشور، آغاز شد. از افغانستان تا عراق، ایران، فلسطین و بسیاری از کشورهای عربی، طبقات حاکم آمریکا و اروپا از طریق دولت هایشان، بنیادگرایان مذهبی را تأمین مالی و حمایت کردند (و اغلب نه تنها به خاطر منافع طبقاتی شان، بلکه به خاطر مذهبی بودنشان نیز). "اخلاق اکثریت" در آمریکا باید به "اخلاق اکثریت" در سرتاسر جهان تبدیل می شد. این جنبش های بنیادگر عمیقاً ضد چپ، به تهیج و سیع مردم دست زده و با استفاده از بیزاری شدید توده های عرب از رژیم های سرکوبگر و فئودال خود موفق شدند به حاکمیت دست یافته و رژیمهای مذهبی سرکوبگری را (آنچنان که در بسیاری از کشورهای عربی شاهد آنیم) جایگزین آنها سازند.

اما خطاست اگر حمایت طبقات حاکم از رژیم های فئودال را تنها یکی از نتایج جنگ سرد بدانیم. مسأله بسیار وسیع تر از این است. این یک واکنش طبقاتی بود. بهترین شاهد این مدعا نیز آن است که این حمایت حتی پس از فروپاشی شوروی هم ادامه یافته است. جنگ سرد، بهانه ای برای انجام مبارزه طبقاتی در سطح جهانی (همچنانکه ادامه آن ثابت می کند) بود. در واقع، جنگ طبقاتی به یکی از عناصر شدیداً فعال دخالت گرایی آمریکا بدل شده است. این سیاست "شوک درمانی" دیکته شده توسط "لارنس سامرز Lawrence Summers" و "جفری ساکس Jeffery Sachs" در روسیه در زمان حکومت کلینتون بود که به کاهش طول عمر در روسیه و در نتیجه سقوط شدید استاندارد زندگی طبقات محروم روسیه منجر شد. افزایش خصوصی سازی دارایی های عمده دولتی، بخشی از این جنگ طبقاتی در روسیه بود (درست همانگونه که در عراق). "پل برمر Paul Bremer" حکمران آمریکایی عراق اشغالی، بیش از نیم میلیون از کارکنان دولتی عراق را اخراج کرد، مالیاتهای تجاری را افزایش داد، برای سرمایه گزاران حقوق استثنایی قایل شد و تمامی سدهای وارداتی (به استثنای صنعت نفت) را از میان برداشت. همانگونه که "جف فوکس Jeff Faux" در کتابش با عنوان "جنگ طبقاتی جهانی" (Wiley, 2006) نشان میدهد، تنها آن دسته از قوانین حکومت دیکتاتوری صدام که پس از اشغال به قدرت خود باقی ماندند، قوانین ضد اتحادیه های کارگری و قراردادهای کار دسته جمعی محدود کننده

اسپانیا با تبدیل واحد پولش از پزو به یورو قدرت بیشتری یافته است. در واقع رئیس جمهور اسپانیا "خوزه لوئیس رودریگز زاپاترو Jose Luis Rodriguez Zapatero" چنانچه واحد پولش به جای یورو پزو می بود، در مقابله با بوش (در بیرون آوردن نیروهایش از عراق) باید قیمت بیشتری می پرداخت. سهم شدن در حاکمیت و اقتدار، سبب افزایش قدرت می شود. از سوی دیگر، طبقات مسلط اروپا از حکومت اروپا به عنوان توجیهی برای سیاستهای ضد مردمی خود استفاده می کنند (نظیر کاهش هزینه های عمومی به عنوان یکی از نتایج "برنامه ثبات اقتصادی اروپا European Stability Pact" که کشورهای اتحادیه اروپا را مجبور می کند کسر بودجه حکومت مرکزی را زیر ۳ درصد تولید ناخالص ملی خود نگهدارند). و اینگونه وانمود می شود که این سیاست ها از طرف مجلس قانون گذاری اروپا دیکته می شود و بدین ترتیب از زیر بار مسئولیت خود در مورد پیگیری این قوانین براحتی شانه خالی می کنند. اتحادهای طبقاتی در سطح کشورهای اروپایی از مجرای سیاستهای اجرایی نهادهای اتحادیه اروپا که ایدئولوژی و سیاست های نئولیبرال را پذیرفته، اعمال می شود. رأی "نه" به پیشنهاد پارلمان اروپا، پاسخ طبقات کارگر برخی از دولت های عضو اتحادیه اروپا بود که به عنوان اتحاد طبقات حاکم در اروپا عمل می کند. در درون این هیرارشی دولتها، برخی مسلط هستند. دولت آمریکا، موقعیت مسلطی دارد که از طریق یکسری از اتحادها با طبقات مسلط دیگر دولت ها بدست آمده است. ایدئولوژی نئولیبرال، نقطه اتصال این طبقات است. نیازی به گفتن نیست که تضاد و تنش نیز در بین آنها وجود دارد. اما این تنش ها بر مشترک بودن منافع طبقاتی شان سنگینی نمی کند. در میان سیاست هایی که آنها را متحد می کند، میتوان از سیاستهای تهاجمی علیه طبقه کارگر و نهادهای چپ نام برد. دوره ۲۰۰۵-۱۹۸۰ را می توان با مبارزات تهاجمی علیه احزاب چپ که در دوره ۱۹۸۰-۱۹۶۰ دوران موفقی را پشت سر گذاشته بودند، مشخص کرد. در دوران نئولیبرال، اتحاد طبقات حاکم با جنبش های مذهبی که از مذهب به عنوان نیروی تهیج مردم برای مقابله با سوسیالیسم یا کمونیسم استفاده می کند، گسترش فوق العاده ای یافته است. در حکومت کارتر بود که حمایت از بنیادگرایان مذهبی در افغانستان علیه

نابرابری ها ایجاد شده، بیش از پیش (نه فقط در داخل هر کشور، بلکه بین کشورها نیز) خود را آشکار می سازد. زیرا این فاصله اجتماعی بیش از پیش نشان داده می شود که نتیجه استنثار است. ما اکنون با تنش فوق العاده ای روبرو هستیم که تنها می توان آنرا با قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مقایسه کرد، یعنی زمانی که استنثار، به نیروی محرکه تحركات اجتماعی تبدیل شده بود. عامل اساسی برای تعریف آینده، آن است که این تحركات اجتماعی از طریق چه کانال هایی صورت می گیرند. آنچه که روی داده، بسیج فوق العاده ای است که بوسیله اتحاد طبقات حاکم شمال و جنوب برانگیخته و هدایت شده و هدفش (آنچنان که قبلاً گفتیم) برانگیختن احساسات مذهبی و یا ملی است که روابط طبقاتی اصلی را دست نخورده باقی می گذارد. ما این پدیده را در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شاهد بودیم. مثلاً دموکرات مسیحی در اروپا، به صورت پاسخ طبقات حاکم به تهدید سوسیالیسم و کمونیسم پدیدار شد. تولد بنیادگرایی اسلامی نیز با همان اهداف برانگیخته و تهییج شد.

بدیل چپ باید در اتحاد بین طبقات و دیگر گروه های تحت سلطه خود را تمرکز دهد و بصورت جنبشی سیاسی درآید که در فرآیند مبارزه طبقاتی که در هر کشوری روی میدهد، ساخته شده و استحکام گیرد. همانگونه که هوگو چاوز رئیس جمهوری ونزولا خاطر نشان کرد: "این تنها یک جنبش اعتراضی ساده همراه با رقص و پایکوبی نظیر "ووداستاک Woodstock" نیست. مبارزه ای عظیم است و تلاشی است که در آن سازماندهی و هماهنگی برای فراخوان انترناسیونال پنجم عناصر اصلی اند. این است چالش بزرگ چپ بین المللی در شرایط کنونی.



فرد در ساختار اجتماعی (که در آن، جنس و نژاد نقش مهمی بازی می کنند) و تفاوت اجتماعی بین گروه ها و حوزه اقتدار شخصی است.

این یافته بسیار مهم علمی، دلالت بر بسیاری چیزها دارد. یکی از آنها این است که مسأله اصلی که با آن مواجهیم، تنها حذف فقر نیست، بلکه کاهش نابرابری هاست. حل مشکل فقر بدون کاهش نابرابری اجتماعی غیر ممکن است. یک دلالت دیگر آن است که فقر به کمبود منابع آنچنان که به غلط گزارشات بانک جهانی آنرا با تعداد کسانی که با روزی یک دلار درآمد زندگی می کنند، اندازه گیری می کند، نیست. پس مشکل واقعی، مطلق فقر نیست، بلکه فاصله اجتماعی و درجات متفاوت کنترل داشتن بر منابع خویش است. و این واقعیت در هر جامعه ای صدق می کند. بگذارید مسأله را کمی بیشتر باز کنیم. یک سپاه پوست جوان فاقد مهارت و بیکار که در گتو های "بالتیمور" زندگی می کند، نسبت به یک حرفه ای طبقه متوسط کشور گانا در آفریقا از منابع بیشتری برخوردار است (او به احتمال زیاد، یک اتوموبیل، یک تلفن موبایل، یک تلویزیون و مساحت بیشتری برای زندگی و تجهیزات آشپزخانه ای دارد). اگر تمامی دنیا تنها از یک کشور تشکیل شده بود، آن جوان بالتیمور می باید یک فرد از طبقه متوسط می شد و آن حرفه ای گانایی یک فقیر. اما اولی طول عمر کمتری (چهل و پنج سال) نسبت به دومی (شصت و دو سال) دارد. چگونه در حالی که اولی منابع بیشتری نسبت به دومی در اختیار دارد، چنین وضعیتی پیش می آید؟ پاسخ روشن است. فقیر بودن در آمریکا نامحتمل تر است (احساس فاصله، بیهودگی، نداشتن قدرت و شکست محتمل تر است) تا یک فرد از طبقه متوسط بودن در گانا. اولی بسیار پائین تر از اقلشار میانی جامعه است و دومی بالاتر.

آیا همین مکانیزم در مورد نابرابری های بین کشورها هم عمل می کند؟ پاسخ از آن بیشتر آری است. و علت اضافه کردن این "از آن هم بیشتر" ارتباطات است. با هر چه بیشتر جهانی شدن سیستم های اطلاعاتی و شبکه های ارتباطی راه دور، اطلاعات بیشتری به دور افتاده ترین نقاط جهان می رسد. و فاصله اجتماعی که بوسیله

وجود دارد که با فداکاری های عظیم خود، مبارزه قهرمانانه ای را برای تغییر به پیش می برند که توسط طبقات حاکم کشورهای باصطلاح "شریف" شدیداً مورد مخالفت و هجوم قرار می گیرد. قابل توجه (اما قابل پیش بینی) است که چنین شخص روشنفکری، محدوده اخلاقی این طبقات "غیر شریف" را تعریف می کند. آخرین نمونه این "غیر شریف" بودن، حمایت حکومت های آمریکا و انگلیس از شاه نیپال است که ناشی از تمایل آنها برای پایان دادن به قیامی توده ای است که بوسیله احزاب دست چپی در یک کشور جهان سومی روی میدهد.



نابرابری در میان کشورها و نتایج اجتماعی آن

این نابرابری ها سهم مهمی در فقدان همبستگی اجتماعی افزایش و آسیب های اجتماعی دارند. بسیاری کسان و از جمله خود من، این واقعیت را با آمار و ارقام ثابت کرده اند (اقتصاد سیاسی نابرابری های اجتماعی: تأثیرات آن بر سلامت و کیفیت زندگی، Baywood ۲۰۰۲). شواهد علمی در تأیید این وضعیت بسیار فراوان است. در هر جامعه مفروض، می توان از بسیاری از مرگ و میرها با کاهش نابرابری های اجتماعی جلوگیری کرد. "مایکل مارموت Michael Marmot"، نوسان مرگ و میر ناشی از بیماری های قلبی را در میان حرفه های گوناگون و در سطوح مختلف حوزه اقتدار فردی مورد مطالعه قرار داد و دریافت که هرچه سطح اقتدار فردی بالاتر باشد، مرگ و میر ناشی از بیماری های قلبی پائین تر است. سپس، نشان داد که این نوسان مرگ و میر را تنها نمی توان با رژیم غذایی، تمرینات بدنی یا میزان کلسترول خون تبیین کرد. این عوامل خطرزا، تنها بخش کوچکی از این نوسان را نشان می دهند. مهمترین عامل، موقعیت

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!

ستون آزاد

پاسخ به حزب کمونیست ایران م.ل.م
و ملاحظاتی درباره نوشته سیامک پرتوی

رونک مدائن

۲۰ دسامبر ۲۰۰۶

اخیراً حزب کمونیست ایران م.ل.م (حکا.م.ل.م) مطلبی را (با امضای سیامک پرتوی) در پاسخ به نوشته های من در مورد مذاکرات صلح نپال منتشر کرده است. البته باید متذکر شوم که "حکا.م.ل.م" نوشته خود را به عنوان پاسخی به "چریکهای فدایی خلق" منتشر کرده است. اما از آنجا که مطلب "حکا.م.ل.م" پاسخی به نظرات من (که در ستون آزاد نشریه پیام فدایی ارگان چریکهای فدایی خلق ایران به چاپ رسیده بود) می باشد، من خود را موظف به پاسخگویی به این مطلب می بینم. گر چه مطالعه نوشته مزبور به روشنی نشان می دهد که نویسنده نه تنها به تحریف نوشته ها و نظرات من پرداخته بلکه نظرات چریکهای فدایی خلق ایران و وقایع تاریخی مشخص را نیز تحریف کرده است. فعالین "حکا.م.ل.م" حتی پا را از این هم فراتر گذاشته و در نوشته های خود (و همچنین در اتافی که در پالناک در تاریخ ۱۲ دسامبر ۲۰۰۶ در رابطه با نپال برگزار شد) به تحریف مفاد قراردادهای صلح نپال پرداخته و تلاش کرده اند که واقعیات آنچه که در نپال می گذرد را از خوانندگان و شنوندگان مطالب خود پنهان نگاه دارند. و این در شرایطی است که اگر در چهارچوب سنت های انقلابی امکان می یافتیم که به گفتگو و تبادل نظر اصولی پیرامون انقلاب نپال (که از اهمیت ویژه ای در شرایط کنونی برخوردار است) بپردازیم، امکان داشت بتوانیم مسائل و پرسش هایی که در زمینه انقلاب در شرایط کنونی جهان مطرح است را به درستی بررسی کنیم. سوالاتی از قبیل اینکه اصولاً انقلاب جهانی در چه موقعیتی قرار گرفته و با چه معضلاتی روبرو گشته که چنین احزایی چشم انداز کسب قدرت و یا حفظ آنرا در مقابل خود نمی بینند، و یا اینکه چه فشارهای بین المللی و الزامات داخلی و خلاصه چه عواملی باعث گشته که حزب کمونیست نپال (در زمانی که ۸۰ درصد مناطق کشور را تحت کنترل خود دارد) یای میز مذاکره بنشیند. مذاکره ای که عملاً هیچ امتیاز قابل قبولی نه تنها برای طبقه کارگر و خلق نپال، بلکه برای این حزب نیز در بر نداشته و احتمالاً منجر به نابودی همه دستاوردهای مبارزات انقلابی آن کشور خواهد شد. اما متأسفانه فعالین "حکا.م.ل.م" نشان داده اند که حاضر به شرکت در چنین مباحثه ای نیستند.

ادامه در صفحه ۱۷

اعدام صدام حسین، سمبل
دمکراسی اهدایی آمریکا به عراق
بابک آزاد
۳۱ دسامبر ۲۰۰۶

اعدام صدام حسین در روز ۳۰ دسامبر بار دیگر اهداف و روشهای غیرمردمی آمریکا را در عراق به نمایش گذاشت و نشان داد که آمریکا در جهت تحقق اهداف سیاسی خود در عراق و منطقه از هیچ ترفندی دریغ نمی ورزد حتی اگر این ترفند علم کردن صحنه اعدام دستیار سابق خود باشد. در شرایطی که محاکمه عادلانه و مجازات صدام به خاطر همه جنایاتی که بر علیه مردم عراق انجام داده یکی از مطالبات بر حق مردم این کشور می باشد و مردم انتظار داشتند محاکمه این دیکتاتور سفاک به صحنه افشای همه آمرین و عاملین جنایات رخ داده در زمان حکومت صدام منجر شود بر عکس صدام در دادگاهی کاملاً عاری از هر گونه هدف دادرسی و عدالت خواهی محاکمه شد. دادگاهی که تنها به فکر تحقق اهداف سیاسی آمریکا و دولت دست نشانده اش در عراق اشغالی بود. به همین خاطر هم حکم اعدام صدام نه یک تصمیم قضایی بلکه تصمیمی کاملاً سیاسی بود.

از چندین روز قبل از اجرای حکم اعدام صدام، رفت و آمدها و ارتباطات متعددی (حول شرایط و چگونگی و شیوه اعدام) میان دولت "نوری مالکی" نخست وزیر دست نشانده آمریکا که در ظاهر دادگاه را کنترل میکرد و مقامات ارتش آمریکا که صدام را در اختیار داشتند، صورت گرفته بود. در صبح روز ۳۰ دسامبر آمریکائیه صدام را به محل اعدام در منطقه تحت حفاظت نیروهای خود منتقل کردند. تا در مقابل دوربین همه خبرگزاریها به دار آویخته شود.

جورج بوش با وقاحت کامل دادگاه فرمایشی و حکم اعدام صدام را "پیشرفت بزرگی برای دمکراسی نونهال عراق" خواند. اما انسانهای آگاه در سرتاسر جهان که شاهد جنایات ارتش آمریکا در عراق و افغانستان و دیگر نقاط دنیا هستند، می دانند که دولت آمریکا و دولت دست نشانده اش در عراق که بزرگترین جنایات را علیه خلقهای تحت ستم ادامه در صفحه ۳

اعدام صدام حسین، اجرای
عدالت یا راهی برای برون
رفت از بحران!
فرشاد بهرنگی

بالاخره صدام حسین دیکتاتور پیشین عراق، بعد از یکسری نمایشات مسخره تحت عنوان "دادگاه رسیدگی به جنایات صدام"، از سوی دادگاه فوق به جرم "جنایت علیه بشریت" محاکمه و محکوم به اعدام شد و حکم مزبور بعد از رد درخواست فرجام در سحرگاه شنبه ۳۰ دسامبر ۲۰۰۶، به اجرا در آمد. جرج دبلیو بوش "دادگاه" مزبور را "عادلانه" توصیف کرد و "به دار آویخته شدن صدام را نقطه عطفی برای این کشور خواند"! استعمارگر پیر(انگلستان)، از زبان وزیر امور خارجه اش، مارگرت بکت، ضمن اینکه اعلام کرد: "بریتانیا از استفاده از مجازات مرگ در عراق یا هیچ مکان دیگری حمایت نمی کند"، اما حلق آویز کردن صدام را "تصمیم یک کشور و دولت مستقل" ارزیابی کرده و برای آن "احترام قائل" شد. دولت عراق نیز به تبع و هم نوا با صحنه سازان اصلی سیاست در عراق، اعدام صدام حسین را "صفحه جدیدی در تاریخ عراق" قلمداد کرد!

اما آیا واقعاً مرگ صدام، "صفحه جدیدی در تاریخ عراق" گشوده است؟ آیا حلق آویز کردن دیکتاتور پیشین، پیام آور آزادی در عراق است؟ آیا با مرگ صدام، این تازه به قدرت رسیده گان واقعاً میخوانند دمکراسی را در عراق نهادینه کنند؟ سیر رویدادها در عراق جواب به پرسشهای فوق و پرسشهایی از این دست، را با روشنی در مقابل دید همگان قرار داده است. پاسخ منفی است. زیرا:

اولاً، صحنه سازان سیاسی واقعی در عراق عملاً نشان داده اند که با انحلال ارتش رژیم سابق، ارتش مزدور دیگری که تحت او امر مستقیم ارتشهای آمریکا و انگلیس قرار دارد و از آنها تجهیزات و آموزشهای لازم را دریافت میدارد، تشکیل داده اند. این ارتش دوشادوش ارتشهای اشغالگر ادامه در صفحه ۲۴

برای نمونه افرادی همچون آرمان کوشا با برخورد‌های کودکانه و فحش نامه‌های سراسر اتهام و تحریف میکوشیدند بحث را به انحراف بکشانند. اما روش برخورد نادرست آنها چنان رسوایی به بار آورد که "حکا.م.ل.م" مجبور شده است که در ابتدای نوشته اخیر رسمی خود برای تحکیم مواضع خویش اعلام کند که مسئولیت اشخاصی مثل آرمان کوشا و فحش نامه هایش را برعهده نمی‌گیرد، و در این رابطه می‌نویسد: "مقاله آرمان کوشا بیان نظرات حزب ما نیست. ما آشنایی با ایشان نداریم و صرفاً و عجلتاً به خاطر اینکه در نامه‌اش دلسوزانه و با روحیه انقلابی یک خبر نادرست را تکذیب کرده، در سایتمان درج کردیم."

سوال من در این رابطه از "حکا.م.ل.م" این است که اگر شما واقعاً آرمان کوشا را نمی‌شناسید، پس چه کسی نوشته او را قبل از درج در سایت شما تصحیح کرد؟ حتماً فراموش نکرده‌اید که جمله "آقای روناک مدائن" را در آن نوشته چه کسی به "خانم روناک مدائن" تبدیل کرد!! و به او آموخت که "روناک" اسمی زنانه است نه مردانه؟

اگر چه این امر که شما آرمان کوشا را می‌شناسید یا نه برای من فاقد اهمیت است، اما همین که شما مجبور شده‌اید که رابطه خود با این فرد (که به نام‌های مختلف برایتان می‌نویسد) را انکار کنید خود حاوی نکات مهمی است. اما فراموش نکنید که هر کسی که می‌خواهد "پنجه در پنجه مشکلات افکنده و به عمیقتر شدن یک انقلاب کمک کند" حداقل باید شهادت و صداقت انقلابی داشته باشد و حقایق را بگوید. باید انقلابی بودن را در عمل نشان داد، نه با ادعاهای به ظاهر انقلابی.

کبک را دل چو دل شاهین نیست
اگرش پر چو پر شاهین است

با این توضیح قبل از پرداختن به مطلب اصلی، از آنجا که بحث بر سر مذاکرات حزب کمونیست نپال (م.ل.م) می‌باشد، لازم می‌دانم تذکر دهم که من از آن افرادی نیستم که مخالف هر گونه مذاکره‌ای می‌باشند. برعکس بر این باورم که کمونیست‌ها می‌توانند وارد مذاکره شوند ولی چگونه مذاکره‌ای؟ مذاکره به خودی خود امر غلطی نیست. ماهیت مذاکرات و آنچه در قراردادهای منعقد شده می‌باید می‌تواند درست یا نادرست بودن مذاکره مشخصی را نشان دهد. بحث ما در اینجا در مورد غلط یا درست بودن مذاکره کردن با دشمن

نیست. بحث بر سر ماهیت مذاکرات است و اینکه در چه شرایطی و با چه هدفی پیش می‌رود. کمونیست‌ها هدفشان از مذاکره با دشمن از جمله این است که فرصت یابند مواضع خویش را تحکیم نموده و با سازماندهی مجدد نیروهایشان جهت تعرض بعدی و فتح سنگرهای جدید آماده شوند. حال باید دید که آیا مذاکرات کنونی حزب کمونیست نپال نیز چنین است؟ شک ندارم که مبارزی که به نیروی خلق مسلح ایمان دارد اسلحه را در زمان مذاکره زمین نمی‌گذارد و دولت‌های خودمختار مناطق آزاد شده را منحل نمی‌کند، امری که متأسفانه در نپال رخ داده است.

حزب کمونیست نپال در سال ۱۹۹۶ در "برنامه آغاز تاریخی جنگ" اعلام کرد که "هدف برپایی جنگ خلق، تأسیس دولت دموکراتیک نوین و پس از آن پیشروی به سوی سوسیالیسم و سرانجام کمونیسم است." و با خاطر نشان کردن دشواریهای راه تأکید داشت که: "اما هرگز عقب نخواهد نشست." (به نقل از کارگر، ارگان حزب کمونیست نپال. مائوئیست. شماره دوم - ژوئن ۱۹۹۶)

بحث من این است که آیا تصویب قراردادهای اخیر را می‌توان قدمی در راه "تأسیس دولت دموکراتیک نوین و پس از آن پیشروی به سوی سوسیالیسم" دانست؟ این سوالی است که باید پاسخ داده شود تا روشن شود که آیا قراردادهای صلح منعقد شده بین حزب کمونیست نپال با دولت مرکزی پیشروی است یا عقب‌گرد؟

در اینجا تلاش می‌کنم که پس از نگاهی اجمالی به اخبار نپال (تا زمان نوشته شدن این مطلب) و چگونگی پیاده شدن تدریجی قراردادهای صلح در آن کشور، نوشته "حکا.م.ل.م" را نیز پاسخ داده و نشان دهم که چگونه این حزب با هدف توجیه موضع گیری‌های غلط و دنباله روی‌های کورکورانه خود از این یا آن حزب مائوئیست، و در ضمن با هدف باز گذاشتن جایی برای مانورهای آینده و کتمان حرف‌های امروز خود، به اشاعه دروغ و کتمان واقعیات و بخصوص تحریف اسناد پیرویه صلح نپال پرداخته است.

اخبار مربوط به اجرای قراردادهای صلح در نپال

حتی شنیدن گوشه‌هایی از آنچه که امپریالیست‌ها و دولت نپال بر سر خلق این کشور و رزمندگان‌شان می‌آورند، قلب هر کمونیست مبارزی را از شدت غم و اندوه

فشرده می‌کند. اما کمونیست‌های مبارز باید با هشجاری و دقت انقلابی به مطالعه و بررسی اوضاع این کشور پرداخته و شرایط حاکم بر آنجا را درک کرده و بدون هیچ تحریفی آنچه که در آنجا می‌گذرد را به اطلاع مردم برسانند. به همین دلیل است که من از اتهامات "حکا.م.ل.م" هراسی نداشته و به بیان حقایق ادامه می‌دهم. این شیوه برخورد من، خود گواه این امر است که برای انقلاب نپال و سرنوشت کارگران و توده‌های ستمدیده آن کشور اهمیت قائل بوده و بر خلاف اتهامات بسیار غیر مسئولانه "حکا.م.ل.م"، "منتظر سکندری خوردن و یا شکست انقلاب نپال" نیستم. آنچنان که فعالین این حزب در برنامه پالتاکی فوق‌الذکر در برخورد با مخالفین خود بیان می‌کردند.

"حکا.م.ل.م" در تحریف نامه اخیر خود رسماً ادعا کرده که سازمان ملل عملاً قادر نیست که مائوئیست‌ها را در کمپ‌ها تحت نظر بگیرد. "حکا.م.ل.م" نوشته است که: "کسی که آشنایی با جغرافیا نظامی نپال داشته باشد می‌داند که این کار تقریباً برای سازمان ملل عملی نیست." حال بگذارید با رجوع به اخبار نپال این ادعا را دنبال کنیم. به گزارش خبرگزاریها "تیم نظارت مقدماتی سازمان ملل" در روز ۱۰ و ۱۱ دسامبر به نپال آمد و کار خود را شروع کرد. این تیم توانست (با چابکی باورنکردنی برای "حکا.م.ل.م" از کوه‌ها بالا رفته) تا روز ۱۶ دسامبر تقریباً کار سرکشی از پایگاه‌ها را به پایان برساند. قرار است که گزارش این تیم به هیئت اصلی سازمان ملل که کار اداره و نظارت بر اعضای ارتش خلق و سلاح آنها را به عهده خواهد داشت، داده شود. البته قبل از آمدن آنها، تیم نپالی (با شرکت مائوئیست‌ها) به قرارگاه‌ها سرکشی کرده و قرارگاه‌های صعب‌العبور را به مناطق قابل دسترس منتقل کرده بود. به عنوان مثال قرارگاه "کامیداندا" در منطقه "کاوره" به قرارگاه "جوتپانی" منتقل شد و قرارگاه واقع در "پالیا" نیز به قرارگاه دیگری نزدیک به جاده تغییر مکان یافت.

برای استقرار در این کمپ‌ها، ۲۱ نوامبر ۲۰۰۶ آخرین مهلتی بود که به اعضای ارتش خلق داده شده بود. تا این تاریخ آنها می‌بایست خود را به کمپ‌های هفتگانه معرفی کنند. در آن روز ۸۰۰ مرد مسلح خود را به کمپ واقع در "داناپور"، و ۲۶۰۰ نفر به کمپ واقع در منطقه "چیتوان" معرفی کردند. ۶۵۰۰ نفر از

اعضای لشکر ششم ارتش خلق نیز در کمپ "سورخت" جاگیر خواهند شد. "تایمز هیمالیا" گزارش داد که ۸۵۰ نفر به کمپ "کامالجهودا" وارد شدند و ...

هر روز دسته های چند صد نفری اعضای حزب کمونیست نیپال به سمت کمپ های مختلف سرازیر میشوند و خود را به اداره حفاظتی کمپ معرفی کرده و سلاحشان را تحویل می دهند. اما این کمپ ها فاقد آب آشامیدنی و غذای کافی و یا محل اقامت مناسب برای این افراد می باشند.

در ۲۴ نوامبر "پاول" یکی از فرماندهان لشکر یکم ارتش خلق اعلام کرد که هنوز اسکان افراد آن لشکر ادامه دارد. "پرتیک" فرمانده لشکر ۶ ارتش خلق نیز اعلام کرد که با اینکه قرار بود تا ۲۱ نوامبر کار جمع آوری افراد این ارتش در کمپ ها به پایان برسد، اما این کار عملاً با مشکلاتی روبرو شده است. کمپ ها دارای امکانات کافی نبوده و بسیاری از این افراد به خانه های مردم محل منتقل شده اند. (برخی خبرگزاری ها گزارش داده اند که این امر موجب نارضایتی برخی از افراد محلی شده است.) کمپ ها بدون استثناء دارای شرایط بسیار بدی هستند. در بعضی از کمپ ها اعضای حزب کمونیست نیپال (مائونیست) که خلع سلاح شده اند به قطع بته های اطراف کمپ پرداخته اند تا جایی برای چادر زدن و زندگی در آن هوای بسیار سرد برای خودشان تهیه کنند.

البته نباید فراموش کرد که حزب کمونیست نیپال بابت شرکت در چنین مذاکره ای و اسکان اعضایش در پایگاه های تعیین شده مقداری پول از دولت نیپال گرفته است. برای نمونه در روز ۲۷ نوامبر کمیته ویژه دولت نیپال تصویب کرد که علاوه بر ۷۰ میلیون روپیه که قبلاً به عنوان پیش پرداخت به حزب کمونیست نیپال (مائونیست) داده شده بود، مجدداً مقدار ۱۰۰ میلیون روپیه (برای مخارج قرارگاه هایی که مائونیست های خلع سلاح شده در آنجا نگه داری خواهند شد) به این حزب پرداخت شود. ناگفته نماند که مقداری که پراچاندا (رهبر حزب کمونیست نیپال) برای این کار تقاضا کرده بود ۵۶۰ میلیون روپیه بود. او اعلام کرده بود که چون حزب اش ۳۵ هزار نفر عضو دارد چنین مبلغی باید پرداخت شود. اما سازمان ملل اعلام کرده است که قصد دارد برای تعیین دقیق میزان کمکهای مالی لازم، تعداد دقیق اعضای حزب را مشخص کند.

مثل اینکه برای اثبات درستی این ادعا به سرشماری؟! نیازمند اند! من به کسانی که ادعا می کنند همیشه از نزدیک به انقلاب نیپال کمک کرده اند، توصیه می کنم که برای کمک در این کارها آستین بالا نزنند. فکر نمی کنم که سرشماری از اعضای حزب و کمک به جمع آوری سلاح "خلع سلاح" و گرفتن بودجه از دولت مرکزی برای سر و سامان دادن به کمپ ها کار یک انقلابی مبارز باشد. در ضمن کمیته ای که بر امور کمپ ها نظارت می کند توسط دولت نیپال تعیین شده است و کسی هوس تحریف نکند و ادعا نکند که امور کمپ ها به خود مائونیست ها سپرده خواهد شد. دولت و سازمان ملل حتی به آماری که مائونیست ها می دهند اعتماد نمی کنند. چه برسد که کارهای حفاظتی را به آنها واگذار کنند.

در قراردادهای صلح آمده است که بخشی از سلاح ارتش دولتی (به تعدادی مساوی با سلاح مائونیستها) نیز از آنها گرفته خواهد شد. اما هنوز سلاحی از ارتش دولتی گرفته نشده است. هیئت نظارت سازمان ملل و دولت نیپال در این مورد توضیح داده اند که این امر به دلیل این است که هنوز شمارش سلاح مائونیست ها تمام نشده است. باید ببینیم که مائونیست ها در کل چقدر سلاح و مهمات به ما تحویل می دهند و سپس به همان مقدار از ارتش دولتی هم سلاح بگیریم. ("حکام.ل.م" فراموش نکند که دولت نیپال مرتباً در حال بستن قراردادهای جدیدی برای خرید سلاح از کشورهای مختلف بوده و می باشد.) بنابراین پس از اینکه به تعداد سلاح مائونیستها، از ارتش دولتی سلاح گرفته شود، مقدار بسیار قابل توجهی سلاح در دست ارتش دولتی باقی می ماند. چگونه می توان این واقعیت را نادیده گرفت؟

دولت هند یکی از دولتهایی است که اسلحه در اختیار دولت نیپال قرار می دهد. برای نمونه در ۱۷ دسامبر ۲۰۰۶ وزیر امور خارجه هندوستان وارد نیپال شد و اعلام کرد که طبق قولی که دولت هندوستان در ماه ژوئن به دولت نیپال داده بود، طی ماه های آینده سلاح و مهمات جدید و کمکهای مالی به نیپال فرستاده خواهند شد. (در ماه ژوئن دولت هندوستان به دولت نیپال قول داد که اگر قرارداد نهایی صلح به تصویب برسد، هندوستان کمک های مالی و اسلحه و مهمات به نیپال خواهد فرستاد.) تصویب قرارداد صلح و خرید سلاح جدید در شرایط انبار شدن سلاح های ارتش خلق؟!!

دولت هند تاکنون ۷۰ کانتینر برای نگه داری سلاح مائونیست ها به دولت نیپال هدیه داده است. (البته "حکام.ل.م" از این بابت نگران نیست، چون از نظر فعالین این حزب - رجوع شود به اظهارات فعالین این حزب در اتاق اینترنتی ۱۲ دسامبر - قفل های این کانتینرها چند کلید دارد که یکی از آنها در اختیار مائونیست ها خواهد بود!)

همچنین دولت هند اعلام کرد که به زودی ۲۰۰ اتومبیل نظامی و مقداری وسایل و دستگاه های ارتباطی جدید نیز به دولت نیپال خواهد داد. وزیر امور خارجه هند در ضمن اعتراف نمود که رئیس پلیس نیپال را به هند دعوت کرده است که با همپایه های نظامی خود در مورد کمکهایی که پلیس نیپال لازم دارد گفتگو کند.

پرسیدنی است که این چه نوع صلحی است که فقط کمونیست ها خلع سلاح میشوند و ارتش و پلیس دولتی هر روز آموزش نظامی و سلاح و مهمات جدید میگیرند؟ البته رفقای "حکام.ل.م" باید ما را ببخشند که اینقدر "آلارم" های سرخ انقلاب را به صدا در می آوریم و به نقش کلیدداری انبارهای اسلحه دلخوش نیستیم!

جالب است که بدانیم در پاسخ به خبرنگاری که پرسید چرا وزیر خارجه هند با "پراچاندا" رهبر حزب کمونیست نیپال ملاقات نکرده است، او گفت که اگر مائونیست ها در انتخابات شرکت کنند و وارد دولت شوند، آنگاه با آنها هم مذاکره خواهد شد. آخر بر طبق توافقنامه ای که در ۲۱ نوامبر به تصویب طرفین رسید، اعضای حزب کمونیست نیپال که به تدریج در کمپ ها متمرکز می شوند، می توانند در انتخابات شرکت کنند. برآستی دنیای عجیبی است. حزبی که تا دیروز مدعی بود که ۸۰ درصد خاک کشور را در کنترل دارد با قبول چنین قراردادهایی خود را در چه موقعیتی قرار داده است! آیا این هر کمونیستی را متأسف و خشمگین نمی کند؟ آیا حزب کمونیست نیپال به این ترتیب دارد خود را برای تسخیر سنگرهای جدید آماده می کند؟

زمانی که حامیان این حزب یعنی جوانان فقیر و گرسنه و پا برهنه اسلحه در دست داشتند، حداقل غرور و شأن انقلابی انسانی خود را هنوز حفظ کرده بودند. اما امروز سلاحشان را از آنها گرفته و مجبورشان کرده اند که غرور خود را نادیده گرفته و در چنان وضعیت ناگواری در پایگاه ها به سر می برند که حتی گروه های حقوق بشر نیز صدایشان درآمده و اعتراض کرده اند.

ماتونیست ها داده می شود.) آذر درخشان در این برنامه با تکرار این تحریفات حزب، نتیجه گرفت که خبر خلع سلاح "دروغ" است.

سوال من از این حزب این است که وقتی ارتش خلق در پایگاه هایی تحت نظر نیروهای مسلح دولتی قرار گرفت، و سلاح هایش به انبارها تحویل داده شد، داشتن این کلید به چه دردش می خورد؟ با این کلید سحرآمیز! چه کار می تواند بکند؟ آیا شما مطمئن هستید که صندوق مهمات در محل کمپ ها و در دسترس نیروهای خلع سلاح شده نگه داری می شوند؟ اگر اینطور باشد که بدون کلید هم می توانند سلاح را مصادره کنند. من برخلاف شما اینقدر "ساده اندیشانه" نمی بینم.

در مورد این امر که گویا فقط بخشی از سلاح ماتونیست ها را از آنها می گیرند، همانطور که در مقاله های قبلی خود و در تحلیل قرارداد نهایی توضیح دادم بر اساس توافقات به عمل آمده و با اجرای قراردادها تمام سلاح ارتش خلق ضبط خواهد شد. و بخش عمده سلاح دولت در دست نیروهای ارتش و پلیس دولتی باقی میمانند که قرار است آنها را هم برای به اصطلاح حفاظت از قرارگاه ها به کار ببرند. و این آن واقعیتی است که "حکام.ل.م" قصد پنهان کردنش را دارد.

واقعیت این است که تمام مقالات و مطالبی که تاکنون توسط "حکام.ل.م" در مورد پروسه صلح نیال نوشته و تبلیغ شده، چیزی جز تحریف قراردادها، تصویب شده، تحریف وقایع، و توهین به کسانی که واقعیات را بیان می کنند نبوده است.

برخورد ساده و کودکانه "حکام.ل.م" با مسئله خلع سلاح و انحلال تدریجی ارتش خلق نیال!

"حکام.ل.م" علاوه بر تحریف علنی مفاد قراردادها، به دادن اطلاعات نادرست و همچنین به کوچک و ساده انگاشتن خطر بزرگی که خلق نیال و رزمندگان را تهدید می کند نیز مبادرت ورزیده است. این حزب می نویسد:

"مشکل اصلی این توافقنامه کم کردن سلاحهای دست ارتش خلق، تمرکز نفراش در چند کمپ مشخص در مناطق پایگاهی و نظارت سازمان ملل بر سلاح های انبار شده نیست. کسی که آشنایی با جغرافیا

"حکام.ل.م" اقرار می کند که "مسلماً توافقنامه اخیر(نه توافقنامه ماه ژوئن) نگرانی هایی را ببار آورده است." این حزب با همین یک جمله هم مفاد قراردادها را تحریف میکند و هم با نگران نشان دادن خود امکانی مهیا می کند که اگر در آینده قراردادها اجرا شدند و فجایعی به بار آمدند آنها قادر باشند به مخالفانشان بگویند که: ما هم گفته بودیم!

این حزب با این جمله خود، وانمود می کند که مفاد قرارداد ژوئن (قرارداد ۸- ماده ای) با مفاد قرارداد نهایی تفاوت هایی داشته است. ولی این یک تحریف آشکار است. واقعیتی که "حکام.ل.م" از خوانندگان مطالبش پنهان می کند این است که قرارداد ۱۲- ماده ای سال ۲۰۰۵ در ماده اول قرارداد ژوئن مستتر است. و هر دوی این قراردادها و دیگر قراردادها و توافق نامه ها هم، همگی در قرارداد نهایی مستتر هستند. مفاد مهمی که باید "نگرانی" ایجاد کنند، یعنی خلع سلاح و غیره، همگی در تمام این قراردادها آمده اند و من همه آنها را منجمله قرارداد نهایی را در نوشته های قبلی خود نقد کرده ام.

(برای مطالعه متن کامل قراردادها می توان به سایت های طرفین قرارداد رجوع کرد.)

یکی از تحریف های بزرگ "حکام.ل.م" از توافقات حاصل شده این است که گویا سلاح ضبط شده تحت کنترل همه طرفین قرار خواهد گرفت.

البته درست است که در ماده ۴,۶ (برای اینکه کسانی مثل "حکام.ل.م" را از نگرانی به در آورد) آمده است که محل انبار مهمات چندین کلید خواهد داشت و به هر کدام از طرفین (دولت نیال، ماتونیست ها، و سازمان ملل) یک کلید داده خواهد شد. ظاهراً قول دادن این کلید به ماتونیست ها است که باعث می شود "حکام.ل.م" آسوده بخوابد و فراموش کند که وظیفه یک انقلابی، اگر می خواهد یک کمونیست مبارز باشد در چنین شرایطی نشان دادن ترفندهای پوچ سازمان ملل به مردم می باشد!

اما به جای این افشاگریها، فعالین "حکام.ل.م" مثل خانم آذر درخشان (در برنامه پالتاکی ۱۲ دسامبر) تحریفات "حکام.ل.م" را تکرار کرده و نگرانی ها را بی اساس خواند و گفت که فقط بخشی از سلاح ارتش خلق ضبط می شود (و سپس با ساده اندیشی جهت اثبات موضع خود اعلام کرد که یک کلید صندوقچه مهمات هم به

همان روز اول که قراردادها و اسناد مذاکرات را مطالعه می کردم و به نتایج عملی شدن آنها می اندیشیدم، تصور چنین سرنوشتی برای این خلق قهرمان قلب مرا به درد آورد. چطور "حکام.ل.م" می تواند این واقعیات را تحریف کند و اشتباهاتی را که در مورد پرو کرد، مجدداً در مورد نیال تکرار کند؟

چرا باید هشدارهای من در مورد خطرات این توافق مشخص به حساب "دروغ" گویی من گذاشته شود و چنین جلوه داده شود که هر گاه هر کس هر آنچه که حزب کمونیست نیال انجام می دهد را تأیید نکند و به مذاکرات این حزب با دولت به دیده شک بنگرد حتماً "در انتظار شکست خوردن انقلاب" می باشد؟ آخر مگر کمونیستهایی که هوشیارانه با سازش کاری حزب کمونیست نیال برخورد می کنند چه پدرکشتگی با انقلاب نیال دارند؟ بر عکس این کاسه های داغ تر از آتش هستند که همه سازشکاریهایی که در مذاکرات اخیر شده و مسئله حیاتی خلع سلاح ارتش خلق را کتمان و پنهان کرده و بی تفاوت می نشینند تا انقلاب شکست بخورد و آنگاه به فکر توجیه دنباله روی کورکورانه خود از حزب کمونیست نیال می افتند. چنین نیروهایی هر چقدر به ما توهین کنند، هر چقدر در مورد نتایج عملی قراردادها پنهانکاری کنند و هر چقدر تحریفات خود را بخشی از "کارنامه درخشان و پراتیک انقلابی خود" جا بزنند، در این واقعیت ذره ای تغییر ایجاد نمی کند که توافقات اخیر اگر تماماً به عمل درآید نیال را با خطر بزرگی مواجه خواهد ساخت.

در اینجا بد نیست به اولین سند تئوریک حزب کمونیست نیال که در سال ۱۹۹۶ یعنی در آغاز مبارزه مسلحانه منتشر کرد، اشاره ای کنم و نتیجه گیری را به خوانندگان این مطلب بسپارم. در سومین ماده این سند گفته شده است: "ما عمیقاً به این باوریم که جرم است اگر نیرویی جنگ را شروع کند اما در ادامه آن تا پیروزی تغل و ورزد. هرگز اجازه نخواهیم داد تا این مبارزه به خواست حقیر رفرم در وضعیت توده ها سقوط کند. بنابراین مبارزه مسلحانه ما از هر گونه خیال و اوهام خرده بورژوایی، ناسیونالیسم تنگ نظر و توهنات مذهبی تهی است."

حزب کمونیست ایران م.ل.م مفاد قرارداد صلح را تحریف کرده است.

نظامی نیال داشته باشد می داند که این کار تقریباً برای سازمان ملل عملی نیست." (تأکیدات از من است)

سوال من از این حزب این است که وقتی فرزندان خلق نیال (که به قول صمد شمس که به نیال رفته بود و مشاهدات خود را در آن برنامه پالتاکی مطرح کرد، حتی لباس نظامی کامل بر تن ندارند، برخی از آنها فقط کفش نظامی دارند، برخی فقط کت نظامی و برخی فقط شلوار نظامی بر تن دارند) بدون سلاح در قرارگاه هایی تحت نظارت نیروهای مسلح دولتی قرار گرفتند، آیا معنی اش این نیست که در چنگ دولت و امپریالیست ها هستند؟

در ضمن همانطور که در همین نوشته در بخش مربوط به اخبار نیال آمده، کمپ های صعب العبور به کنار جاده ها منتقل شده اند. آیا "حکام.ل.م." اینقدر ساده انگار است که تصور می کند دولت نیال و سازمان ملل به محض اینکه سرشان را بالا بگیرند و کوههای بلند را ببینند با خود می گویند که اجرای مفاد قراردادهای دشوار است و از خلع سلاح و حبس نیروهای خلق در کمپ ها صرف نظر میکنند؟!

"حکام.ل.م." آنقدر در مقابل "مسائل پیچیده" ساده نگر است، که تصور می کند که سازمان ملل و دولت نیال با نادانی و بدون بررسی موقعیت، قرارداد صلح امضاء می کنند؟! تصور می کند که آنها نمی روند موقعیت جغرافیایی نظامی قرارگاه ها را بررسی کنند و فکری به حال کوه ها بکنند؟ آیا دولت و سازمان ملل قراردادهایی را که بیش از یک سال سرش چک و چانه زدند به این سادگی به خاطر ترس از ارتقا کوهستانها و جاده های پر پیچ و خم رها می کنند؟!

حزب "حکام.ل.م." بعد از اینکه ناتوانی های سازمان ملل و امپریالیست ها را در اجرای قراردادهای ما یادآوری کرد، سپس نگرانی اش از این روند را چنین اعلام می کند که ممکن است به این ترتیب مائوئیست ها مجبور گردند وارد دولت شوند!

"حکام.ل.م." می نویسد: "سوال و یا نگرانی اصلی سیاسی این است که آیا این تاکتیک به تدارک قیام یاری می رساند؟ آیا موجب آن نمی شود که مائوئیست ها را از کسب سراسری قدرت دور کند و آنها را راضی به شرکت در دولتی کند که بی شک در کوتاه مدت و دراز مدت هدفی جز

بازسازی دولت فئودال کمپرادوری نیال (با یا بدون شاه) ندارد."

واقعیت این است که حزب کمونیست نیال در مقابل شرکت در انتخابات و سهم شدن در قدرت، با خلع سلاح نیروهای خود موافقت کرد. یعنی سهم مائوئیست ها از این صلح، منطقاً شرکت در دولت است. و سهم دولت و امپریالیست ها هم خلع سلاح ارتش خلق. من نمی دانم چرا "حکام.ل.م." که تا به حال پروسه مذاکرات را یک پیروزی برای مائوئیست ها می دانست، حالا ادعا می کند که کوه های بلند نمی گذارند که سازمان ملل سهم خودش (خلع سلاح) را انجام دهد؟ و سپس نگران آن می شود که مائوئیست ها ممکن است بتوانند سهم خودشان را عملی کنند؟! مگر هدف مائوئیست ها از این صلح این نبود که در دولت شرکت کنند؟ چرا اهداف آنها را تحریف و پنهان می کنید؟ مگر شما با "پراچاندا" هم عقیده نبودید و پشت سر او نایستاده بودید و از قراردادهای صلح دفاع نکردید؟ اگر شما نظراتان را عوض کرده اید و می گویند که خوب نیست مائوئیست ها در دولت شرکت کنند، پس چه چیز این قراردادهای خوب است که آنقدر از شما دفاع کردید؟

آیا فقط منتظر بودید تا کسی آلام های سرخ را به صدا درآورد تا آنگاه شما نگران شوید؟ اما رفقای عزیز اگر حتی شرکت مائوئیست ها در دولت واقعاً شما را نگران میکند، باید بیش از یک سال پیش نگران میشدید، نه حالا که کسانی که (مثل شما از نزدیک در انقلاب نیال شرکت ندارند) آلام خطر را به صدا درآورده اند! کاش شما برای یکبار هم که شده حداقل در این مورد، نقش آلامیست را به عهده می گرفتید. چون به صدا درآوردن "زنگ خطر" برای کمونیست هایی که به راستی نگران سرنوشت انقلاب نیال هستند و چشمی برای دیدن و گوشه ای برای شنیدن ندارند، امکانی را فراهم می کند که با توضیح حقایق در حد توان خود امکان درس گیری از این تجربه را فراهم سازد.

تحریف حقایق تاریخی از جانب

"حکام.ل.م." و اتهامات این حزب به

چریکهای فدایی خلق ایران

"حکام.ل.م." در نامه رسمی خود که سراسر آلوده به شیوه های آرمان کوشایی می باشد، به انواع برخوردهای ناسالم علیه

چریکهای فدایی خلق ایران متوسل شده و می نویسد که چریکهای فدایی خلق ایران: "بر مبنای سابقه مبارزاتی، زندان رفتنها و خون شهید دادنها، میگویند که هر حرفی که می زنند مساوی با حقیقت است."

این حزب جهت اثبات این ادعای دروغ خود حتی به خود زحمت سرهم بندی چند فاکت قلبی را هم نداده است تا خوانندگان مطلب او متوجه شوند که در کجا و چگونه چریکهای فدایی خلق ایران صحت تحلیل های خود را با سالهای زندان کشیدن اعضای خود و تعداد جانباختگانشان به اثبات رسانده اند.

حال بیابید لحظه ای تصور کنیم که این دروغ مبتذل صحت داشته باشد. آنگاه آیا کسی پیدا می شود که به حمایت از تحلیل های این سازمان برخیزد؟ آیا "حکام.ل.م." با توسل به چنین دروغ هایی به شعور مردم توهین نمی کند؟

از آنجا که معتقد نیستم باید وقت زیادی صرف پاسخگویی به این دروغها نمود، از این مورد می گذرم و از "حکام.ل.م." سوال میکنم که آیا زمانی که چریکهای فدایی خلق ایران پس از سقوط شاه و استقرار جمهوری اسلامی، در رابطه با جمهوری اسلامی موضع گیری انقلابی کردند و به جنبش انقلابی و مردم اعلام کردند که قیام شان شکست خورده و رژیم جانشین رژیم شاه نیز رژیمی سرمایه داری و وابسته به امپریالیسم است و باید برای سرنگون کردن آن به مبارزه ادامه داد، این تحلیل نادرست بود؟ آیا آنها درستی این تحلیل را از تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه و با تکیه بر تجربیات پرولتاریا و تئوری انقلابی راهنمای خود اخذ می کردند و یا از سابقه زندانشان؟ و تعداد شهیدانشان؟ و در همان زمان آنهایی که نه زندان کشیده بودند و نه شهید داده بودند و مدعی هم بودند که به انقلابی ترین تئوریها از جمله "مائوئیسم" مسلح هستند، در مورد این رژیم چه می گفتند؟ آیا شما در همان زمان از بنی صدر دفاع نمی کردید و کمونیست ها را به حمایت از "بنی صدر رئیس جمهور منتخب مردم" فرا نمی خواندید؟ (نشریه حقیقت شماره ۱۲۷- ۲۶ خرداد ۱۳۶۰). این اپورتونیسیم را چگونه تحلیل می کنید؟

چرا راه دور برویم و از جنگ ایران و عراق صحبت کنیم که چریکها آن را جنگی امپریالیستی تحلیل می کردند و اتحادیه کمونیستها آن را جنگی ملی و عادلانه. آیا

فراموش کرده ایم که تا مدت‌ها اخبار جبهه های جنگ ارتجاعی ایران و عراق صفحات نشریه حقیقت را به خود مشغول کرده بود. نه، بگذارید از همین دوران اخیر و مثلاً مسئله دادن جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی صحبت کنیم. آیا زمانی که چریکهای فدایی خلق ایران در مورد شیرین عبادی موضع گیری کردند و گفتند که نباید از آن پروژۀ دنباله روی کرد، درستی این موضع را بر اساس تعداد جانباختگان خود نشان می دادند؟ و یا تحلیل شرایط مشخص؟ آیا وقتی که فعالین حزب شما برای شیرین عبادی هورا کشیدید، به دلیل این بود که سابقه مبارزاتی زیادی نداشتید؟ یا به دلیل اپورتونیزم مزمن تان بود؟

تا به حال هر نوع افترايي در مورد چریکهای فدایی خلق ایران شنیده بودیم، اما این یکی دیگر شاهکار بود "سابقه مبارزاتی"، "زندان کشیدن" و "تعداد شهدا" را دلیل صحت خط سیاسی قلمداد کردن!؟

یکی دیگر از تحریفات این حزب از وقایع این است که ادعا می کند که "زمانی چریکهای فدایی خلق ایران در پاسخ به مباحث جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و فراخوان بزرگداشت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی و دهمین سالگرد مرگ مائو تسه دون به چاپ برخی سر تیترهای نشریه حقیقت در دوره انقلاب بسنده کردند."

واقعیتی که آن زمان اتفاق افتاد این بود که مثل امروز، "حکام.ل.م" به تحریف وقایع و به اتهام و برچسب زدن به چریکهای فدایی خلق ایران پرداخته بود و چریکهای فدایی خلق ایران با استفاده از فاکت هایی از نشریه حقیقت، به اتهامات این حزب پاسخی مناسب دادند. چاپ برخی سر تیترهای نشریه حقیقت ابدأ در پاسخ به مباحث جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و نبود. بلکه پاسخ به تحریفات اتحادیه کمونیست ها (حکام.ل.م. فعلی) بود. آن اسناد به احتمال قوی هنوز در آرشیو چریکهای فدایی خلق ایران وجود دارند. در آن زمان چریکهای فدایی خلق در مطلبی به نام "گفته ها و نکته ها" (در پیام فدایی شماره ۷ دوره اول بهمن ۱۳۶۵) با درج یک سری از مواضع و عملکردهای اپورتونیستی اتحادیه، البته با استناد به نشریات خودشان، ماهیت ادعاهای این جریان را در مقابل دید همگان قرار دادند. به عنوان مثال صفحاتی از نشریه حقیقت که پر بود از عکس ها و اسامی

نیروهای اتحادیه که در جنگ ایران و عراق شهید شده بودند (نتیجه تحلیل غلط اتحادیه از ماهیت جنگ). و یا اطلاعیه این جریان در حمایت از بنی صدر (نتیجه تحلیل غلط از حاکمیت) و ...

تحریف دیگری که "حکام.ل.م" از وقایع می کند، در مورد "سمینار زندانیان سیاسی در کلن آلمان در سال ۲۰۰۵" می باشد. این حزب ادعا می کند که چریکهای فدایی خلق ایران در آن مراسم "برای ارج نهادن به مبارزه مسلحانه سربداران، آنرا با مبارزه مسلحانه طالبان افغانستان مقایسه کردند". این دیگر یک دروغ بزرگ و واضح توسط "حکام.ل.م" است! نوار صحبت های رفیق مسئول چریکهای فدایی خلق در آن مراسم (رفیق پولاد) هنوز موجود است. در آن مراسم یکی از افراد "حکام.ل.م" نظر رفیق پولاد را در مورد حرکت اتحادیه در آمل پرسید.

رفیق پولاد در پاسخ به آن شخص توضیح دادند که جای این بحث در این جا نیست، چرا که این مراسم برای بزرگداشت خاطره زندانیانی است که در جریان قتل عام سال ۶۰ جان باختند. و سپس چون مورد سوال قرار گرفته بود اجباراً با تکیه بر این تز رفیق مائو که خط مشی سیاسی ایدئولوژیک تعیین کننده درستی سیاست حزب است، به تشریح خط اتحادیه در سال ۶۰ پرداختند و توضیح دادند که در اعلامیه هایی که همان زمان در رابطه با حرکت آمل از اتحادیه خوانده اند، به یاد دارند که آنها حرکت بهمن ماه خود در آمل را در دفاع از بنی صدر تعریف می کردند. و به همین دلیل هم خط سیاسی ایدئولوژیک هدایت کننده آن حرکت را نادرست ارزیابی می کنند.

از آنجا که این روزها مائونیست هایی پیدا می شوند که حتی مائو را هم قبول ندارند!؟ رفیق پولاد برای آگاهی آنها با تکیه به مثالهای متعدد از حرکاتی که در منطقه شاهد هستیم، کوشید نشان دهد که چرا خط سیاسی ایدئولوژیک تعیین کننده است و نه صرفاً تاکتیک مسلحانه. در همان زمان این بحث رفیق پولاد با مخالفت شما مواجه شد اما برای اطلاعاتان مجبورم یاد آوری کنم که اتفاقاً شما در اعلامیه های خودتان در آن سال به روشنی گفته اید که حرکت آمل را در دفاع از ریاست جمهوری بنی صدر انجام داده بودید. این مسئله در چندین اعلامیه و مقاله در نشریه حقیقت تکرار شده است. به عنوان مثال در نشریه حقیقت

شماره ۱۵۷ در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۶۱ نوشته بودید که:

"سربداران از همان نخستین روز اعلام موجودیت خویش، اعلام کرده اند که جنگشان با این دستگاه به خاطر خیانت کودتای خرداد است." شما منظورتان از کودتا را هم در نشریه حقیقت ۱۲۵ توضیح دادید و هشدار دادید که قرار است بنی صدر را ترور کنند و شما علناً دفاع از او را تبلیغ می کردید. پس روشن است که این مورد از اتهامات شما نیز بی اساس است.

یکی دیگر از تم هائی که "حکام.ل.م" بر علیه چریکهای فدایی خلق ایران بکار برده است موضع این تشکیلات در مورد مسئله زن می باشد. اما همچون همه حرفهایش در این مورد هم جز ادعا و تحریف چیزی برای گفتن ندارد و قادر نیست که هیچکدام از دروغ هایش را ثابت کند.

بر اساس ادعای این جریان مثل اینکه چریکهای فدایی خلق ایران در مورد مسئله زن حرفی برای گفتن ندارند! و برای اثبات این ادعا می گوید که آنچه که مائونیست های نپال به عنوان برنامه حداقل خود در دفاع از حقوق زن در مناطق آزاد شده پیاده کردند دهها برابر از برنامه حداکثر چریکهای فدایی خلق ایران پیشرفته تر است. اولاً از قدیم گفته اند که از فضل پدر تو را چه حاصل؟ ثانیاً "حکام.ل.م" را برای آگاهی از نظرات "چریکهای فدایی خلق ایران" رجوع می دهم به کتابها و نشریات و تحلیلها و گزارشات فعالیت های چریکهای فدایی خلق در این مورد. با مطالعه آنها متوجه خواهید شد که نظرات آنها "انقلابی ترین و عمیقترین و پیشرفته ترین و قاطعانه ترین" تئوری و پراتیک را در همه زمینه ها، منجمله جنبش زنان و مسئله ملی نمایندگی می کند.

اما سوال من از "حکام.ل.م" این است که چرا این حزب خودش از نپال درس نمی گیرد؟ (درسگیری از چریکها پیشکشش). اگر هم درس گرفته چرا به رفقای زن خود در سازمان ۸ مارس یاد نمی دهد که باید به جای لغو قوانین، خواهان سرنگونی سیستم حاکم و رژیم حافظ آن شوند؟ (توصیه ای که چریکهای فدایی خلق بارها کرده اند.) باید به اطلاع "حکام.ل.م" برسانم که اگر زنان انقلابی نپال در مناطق آزاد شده توانستند آزادی زنان را متحقق کنند به این دلیل بود که به قدرت انقلاب سیستم فئودالی و قدرت دولتی را در آن مناطق از بین بردند. این را بروید به سازمان ۸ مارس که

می خواهد با کارزار لغو قوانین، آزادی زن را متحقق کند بگوئید.

فکر نمی کنم آنهایی که به خط سیاسی حزب کمونیست نپال در مناطق آزاد شده و دستاوردهای زنان نپال در این مناطق استناد می کنند بتوانند در ایران از شیرین عبادی دفاع کرده و صرفاً خواهان لغو قوانین ضد زن باشند و نه نابودی سیستم مرد سالار حاکم.

"حکا.م.ل.م" به شیوه همیشگی خود تلاش کرده است که علیه "چریکهای فدایی خلق ایران" تبلیغات دروغینی به راه بیندازد. مثلاً در نوشته رسمی خود سوال می کند که چرا چریکهای فدایی خلق ایران هنوز طرح برنامه سال ۶۱ را در سایت خود گذاشته اند.

اولاً که "طرح برنامه" از اسمش معلوم است، یک طرح است و کل برنامه نیست. اگر "حکا.م.ل.م" زحمت بکشد و این همه کتاب و اعلامیه و مقاله و اطلاعیه هایی را که چریکهای فدایی خلق ایران در همه زمینه ها و مسائل انقلاب ایران و جهان منتشر کرده اند بخواند، به "عمق و پیشرفت و قاطعیت و ماهیت رادیکال و انقلابی" این نظرات پی خواهد برد.

در ضمن باید به رفقای "حکا.م.ل.م" بگویم که نگران این نباشند که "چریکهای فدایی خلق ایران" اسناد و مطالب قدیمی را هنوز در سایت خود نگه داشته اند. این خاصیت "چریکهای فدایی خلق ایران" است که سیر رویدادها همواره صحت تحلیل های آنها را به اثبات رسانده است و به همین دلیل هم آنها هیچوقت مجبور نبوده اند نظرات و مطالب گذشته را از دید مردم پنهان کنند. متأسفانه برخی از گروه های سیاسی ایران

مجبورند هر چند ماه یکبار حرفهایشان را پس بگیرند و نوشته هایشان را قبل از اینکه همه ببینند از سایتشان بردارند و "چی بود، کی بود، کجا بود" راه بیندازند. اما "چریکهای فدایی خلق ایران" این افتخار را دارند که می توانند همه حرف های گذشته شان را برای ثبت در تاریخ و برای آموزش نسل جوان انقلابی ایران حفظ کنند.

یکی دیگر از ادعاهای "حکا.م.ل.م" این است که می گوید چریکهای فدایی خلق ایران در حالیکه "انقلاب ۵۷" را نتیجه عمل خود می دانند. اما شکست انقلاب ۵۷ را "بر گردن دیگران" می اندازند. این هم البته از همان حرفهای من درآوردی این جریان است وگرنه چریکها در هیچ کجا انقلاب ۵۷ را به خود منتسب نکردند. آنها همواره بر تاثیر فعالیتهای جنبش مسلحانه در جاری شدن سیل مبارزه توده ای تاکید نموده اند. اما تا آنجا که من به خاطر دارم این خود "حکا.م.ل.م" بود که زمانی اعلام کرد که به عنوان نماینده پرولتاریای ایران مسئولیت شکست انقلاب ۵۷ را به دوش می گیرد. حالا اگر زیر بار این شکست کمر خم کرده، خوب به خودش بر می گردد. مگر کسی او را مجبور کرده بود که "مسئول خیالی شکست" انقلاب بشود!

جالب است که "حکا.م.ل.م" در شرایطی که حزب کمونیست نپال به دلیل تن دادن به قرارداد صلح کنونی دارد همین دستاوردهای تاکتونی مبارزه خود را هم از دست می دهد، دیگران را دعوت می کند که در مورد مسائلی بحث کنند که به بعد از کسب قدرت سیاسی از طرف پرولتاریا در نپال مربوط می شود. بنابراین لازم است بار دیگر موضوع بحث را به "حکا.م.ل.م" یادآوری کرده و بگویم که بحث ما در حال

حاضر در مورد این مسئله نیست. موضوع بحث ما این است که آیا آنچه که از توافقات حزب کمونیست نپال با دولت مرکزی حاصل می شود همان "جمهوری دموکراتیک خلق" مانو است یا جمهوری لائیک مرسوم؟ "حکا.م.ل.م" که ادعا می کند برای دموکراسی در قرن ۲۱ تر آورده، چرا این سوال را پاسخ نمیده؟ چرا هنوز یاد نگرفته که هر بحثی جایی دارد؟

بحث ما این است که اگر قراردادهای صلح نپال به آن صورتی که روی کاغذ آمده پیاده شوند، نتیجه آن بدون شک یک جمهوری دموکراتیک خلق و دموکراسی نوین آنطور که برخی از طرفداران این مذاکرات و توافقات ادعا می کنند خواهد بود. و اگر "حکا.م.ل.م" قصد دارد آن را به عنوان جمهوری دموکراتیک خلق و دموکراسی نوین تبلیغ کند، تبلیغی سراسر بی اساس خواهد بود. و بار دیگر نشان می دهد که آنها حتی مائو را هم نخوانده اند!

در خاتمه لازم است تذکر دهم که از آنجا که نوشته ها و مواضع این جریان پر از تحریف و دروغ است در این نوشته فرصت نشد که به همه دروغ ها و تحریفات آنها بپردازم بنابراین این امر را می گذارم برای فرصت دیگری. بدون شک در این فاصله نتایج عملی مذاکرات و توافقات حزب کمونیست نپال نیز بیشتر آشکار شده و همین واقعیت امکان می دهد تا با تکیه بر پراتیک این حزب، دقیق تر در مورد سیاستهای کنونی آن سخن گفت و دید که آیا بقول آقای سیامک پرتوی در نپال یک دولت سوسیالیستی در حال تولد است یا مهمترین دستاوردهای ده سال انقلاب در حال نابودی است؟

اعدام صدام حسین، سمبل ... ادامه از صفحه ۶

بگوید که اِشغالگران با به کام مرگ فرستادن صدام، در عراق به پیروزی رسیده اند، اما این واقعیت ندارد. جنبش مقاومت خلق عراق (هر چند که عمده دارای سازماندهی و رهبری قوی انقلابی نبوده و ممکن است توسط مرتجعین نیز به انحراف کشیده شود) تاکنون خواب را از چشمان امپریالیست ها و مزدوران دست نشانده اش ربوده است. کارگران و زحمتکشان سرانجام بر ضعفهای کنونی مبارزه خود فائق آمده و عراق نیز یک روز همچون ویتنام قهرمان، پیروز خواهد شد و سربازان امپریالیست ها و دارو دسته های مزدور حمایت شده توسط دولت های مرتجع منطقه از جمله رژیم ایران را به سزای اعمال خود خواهند رساند.

تجربه عراق باید برای مردم ایران درسی شود که یقین حاصل کنند که دخالت امپریالیست ها برای مردم ایران دموکراسی به ارمغان نخواهد آورد. خلق های ایران و عراق و جهان تنها با نیروی خود و با توسل به انقلاب می توانند بر سلطه امپریالیسم و رژیم های وابسته در کشور خود غلبه یابند. این یکی از بزرگترین درسهای اعدام صدام حسین مزدور توسط اربابان اش، پس از آن همه جنایت در حق خلقهای تحت ستم عراق و منطقه و پس از آنهمه خدمات بی دریغ به امپریالیستها می باشد.

تواب، پدیده ای نوظهور در ...

اما پرسیدنی است که برای بازگویی روایت توابین چه نیازی به بخشیدن آنها وجود دارد؟ چرا باید نیروهای مترقی اپوزیسیون اول آنها را ببخشند، بعد به گفتگوی مستقیم با آنها بنشینند و سپس از آنها برای شرکت در جلساتشان دعوت کنند و یا به هر طریق دیگری متوسل شوند تا توابین روایت خود را از زندان بگویند؟ برآستی چه لزومی برای این کارها وجود دارد؟ تازه مگر نباید از روایت کارگزاران رسمی زندانها در آن دهه نیز آگاه شد؟ بر مبنای چه منطقی نباید با آنها نیز به گفتگوی مستقیم پرداخت و از آنها هم برای شرکت در جلسات نیروهای آزادیخواه دعوت به عمل آورد؟ آیا اشکالی دارد که معلوم شود که مثلاً همپالگی جنایتکار و کثیف لاجوردی یعنی داود رحمانی چه خاطراتی از زندان قزلحصار در دهه ۶۰ دارد؟ با ادامه بحث‌های فوق، این سؤال نیز به ذهن متبادر می‌شود که آیا خواست بخشش توابین و غیره، مقدمه‌ای برای هموار کردن راه برای این دومی‌هاست؟ و یا واقعیت این است که با تحقق مورد اول، دیگر کار به اینجاها نمی‌کشد و تا آتموقع به قول معروف اپوزیسیون وضع دیگری پیدا نموده است!

می‌دانیم که بحث "بخشش"، بحث کهنه و پوسیده‌ای است که مدت‌هاست در رابطه با کشتارهای دهه ۶۰ و بخصوص قتل‌عام زندانیان سیاسی به دست رژیم جمهوری اسلامی در سال ۶۷، از طرف وابستگان رسمی این رژیم و نیروهای راست غیردولتی مطرح می‌گردد و اخیراً نیز از طرف گنجی، یکی از اولین دست‌اندرکاران دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی، تحت عنوان "می‌بخشیم ولی فراموش نمی‌کنیم" بطور ناموفق مطرح شد. با در نظر گرفتن این امر می‌توان دید که آنچه اکنون تحت عنوان بخشش "توابین" عنوان می‌شود نیز در راستای همان خط پیشین قرار دارد. یعنی در راستای دست‌کشیدن از مبارزه انقلابی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و در پیش‌گرفتن خط انتقاد البته دوستانه (!!) که در واقع همان چهارچوب "سیاست گفتگوی تمدن‌ها" و حل "اختلافات" (!!) از طریق بحث و گفتگو می‌باشد. با این حال، موضوع در رابطه با توابین از ابعادی برخوردار است که باید بطور جداگانه مورد توجه و تعمق قرار گیرد. در اینجا است که باید بر مبنای یک رهنمود مارکسیستی که "حقیقت مشخص است مجرد نیست"، در جستجوی یافتن حقیقت، "تواب" یا "توابین" را از بحث تجریدی بیرون کشیده و ببینیم آتهائی که در دهه ۶۰ در زندان تواب

بوده‌اند، امروز پس از گذشت دو دهه از آن زمان، در چه جایگاهی قرار دارند! و وزارت اطلاعات اکنون برای ضربه‌زدن به اپوزیسیون انقلابی و آزادیخواه چه استفاده‌ای از آنها می‌کند و یا می‌تواند بکند! و باید روی این موضوع تعمق نمود که جدا از نیت و خواست آگاهانه و یا ناآگاهانه بعضی محافل راست، در صورت موفقیت آنها در غالب‌کردن اندیشه‌هایشان در جنبش، چه نتایج عملی از آنها حاصل شده و چه اوضاعی در انتظار نیروهای مبارز و آزادیخواه بطور بالفعل در خارج از کشور خواهد بود! آیا غیرواقعی است تصور کنیم که با میدان‌دادن به توابین، فردا شاهد آن خواهیم بود که فرستادگان وزارت اطلاعات، تحت عنوان تواب سابق (شاید هم از نوع پشیمانان که مقبول واقع شود) مثلاً جای سخنرانان امروزی در مراسم‌های اپوزیسیون را بگیرند و نیروهای انقلابی و آزادیخواه را متهم کنند که این آنها بودند که با مبارزه و مقاومت در مقابل رژیم جمهوری اسلامی موجبات "کشتارها" را بوجود آورده‌اند و غیره!؟

در بخش "تواب، پدیده‌ای نوظهور در زندان"، من کوشیده‌ام با تکیه بر تجربه‌های عینی از زندان‌های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰، این پدیده را در سال‌های مختلف این دهه و در حوزه‌های گوناگون فعالیت تواب‌ها در زندان مورد بررسی قرار داده و تا آنجا که مقدور بود، تعریفی مبتنی بر واقعیت از آن ارائه دهم. در ضمن باید به این نکته هم اشاره کنم که در این بخش و بطور کلی در سراسر کتاب، همچون هر کار پژوهشی دیگر به منابع و اسناد مختلف رجوع شده است؛ بخصوص در این نوشته، خاطرات و مطالب زندانیان سیاسی باقیمانده از دهه ۶۰ وسیعاً به عنوان منبع تحقیق مورد استناد قرار گرفته‌اند و من از آنها بدون در نظر گرفتن مواضع سیاسی قبلی و یا کنونی نویسندگان‌شان و یا تأیید و تکذیب گرايشات نظری آنها نقل قول نموده‌ام.

امیدم بر آنست که این تلاش به کسانی که قلب‌شان همواره برای کارگران و زحمتکشان و همه توده‌های تحت ستم ایران می‌طپد، به همه آنان که از رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و از همه مرتجعین طرفدار و حافظ این رژیم، منتظر و بیزارند، در کسب شناخت همه‌جانبه‌تری از پدیده تواب در زندان‌های دهه ۶۰، یاری رسانده و به آنها کمک کند که با اتخاذ موضع هرچه اصولی‌تری در قبال بحث‌های جاری، در مقابل هجوم جدیدی که در پشت نام "تواب" به اپوزیسیون مبارز و انقلابی شروع شده ایستاده و از مواضع انقلابی خود دفاع کنند.

ادامه دارد

نگاهی به برخی اخبار

به گزارش هفته نامه تابان چاپ قزوین سرنشینان مسلح يك دستگاه خودروی پژو در مقابل چشمان حیرت زده مردم در روز روشن ضمن ضرب و شتم سرنشینان یک اتومبیل دیگر (پیکان قهوه ای) دو نفر سرنشین این خودرو را با زور در صندوق عقب پژو انداخته و با خود بردند. جالب است که به گزارش این نشریه ۲۰ دقیقه بعد از این حادثه که با اعتراض تعدادی از مردم حاضر در صحنه مواجه شده بود یکی از ماشین های "ایران خودرو" به محل رسیده و پیکان مزبور را پدک کشیده و با خود برد.

به گزارش خبرگزاری های جمهوری اسلامی در پنج ماهه نخست سال جاری، بیش از ۳۲۰۰ نفر در کل کشور به اتهام تشکیل باندهای فساد و فحشا

بازداشت شده‌اند که این رقم نسبت به مدت مشابه سال قبل، ۳۲ درصد افزایش نشان می‌دهد.

رئیس جمهور فرانسه در چارچوب رقابتها و مخالفت‌های دولت فرانسه باسیاست‌های امریکا ضمن دفاع از موضع کشورش در محکوم کردن حمله امریکا به عراق گفت که تنها راه حل بحران عراق خروج هر چه زودتر امریکا از این کشور می باشد. ژاک شیراک تاکید کرد که حمله به عراق خاورمیانه را به کانون تنش های جهانی بدل ساخته است.

به گزارش روزنامه واشنگتن تایمز، کاخ سفید بیش از ۲۳ شرکت روسی، چینی و کره شمالی را به خاطر مبادلاتشان با ایران و سوریه مشمول تحریم یک جانبه قرار داده است. به موجب قوانین تحریم ایران و

سوریه، از این پس دولت آمریکا از فروش یا انتقال تولیدات و تکنولوژی حساس کمپانیهای آمریکایی به شرکت های تحریم شده روسی، چینی و کره شمالی جلوگیری خواهد کرد. لازم به یاد آوری است که بر اساس برخی گزارشات روسیه در سال ۲۰۰۵ بزرگترین صادر کننده تسلیحات در جهان بوده است. یک مقام ارشد مجلس دومای روسیه تحریم شرکت های تسلیحاتی کشور خود را غیرعادلانه خواند. به ادعای برخی از مقامات صنایع دفاعی روسیه آمریکا با وضع این تحریم ها می خواهد شرکت های روسی را در برابر شرکت های آمریکایی تضعیف کند. روسوبرون اکسپرت یکی از شرکت های صادرکننده تسلیحات روسیه است که از سوی آمریکا تحریم شده است.

اعدام صدام حسین. اجرای عدالت یا...

به سرکوب مردم عراق پرداخته و در انجام وظایف ارتجاعی محول شده به او از هیچ جنایتی در حق مردم عراق رویگردان نبوده و نیست. نگاهی به رویدادهای جاری در عراق خود گویای جنایات این ارتش و دارودسته های هم جنس اش می باشد.

دوماً، ماشین دولتی عراق، که در جریان جنگ نیروهای اشغالگر با عراق و دست به دست شدن قدرت سیاسی دچار ضربات جدی شده است، دوباره و با تلاش شدید نیرو های اشغالگر در حال احیا و بازسازی می باشد.

سوماً، اقتصاد عراق به طور کلی و اصلی ترین شریان آن یعنی نفت، در انحصار و کنترل کامل آمریکا و انگلیس قرار دارد.

چهارماً، هر صدا و یا عملی که سبب مختل شدن مسیر فوق گردد، به شدت سرکوب شده و مسببین به "ابوغریب" و یا ابو غریبهای نوعی فرستاده میشوند تا ماهیت دمکراسی وارداتی را هر چه بیشتر تجربه و درک کنند. در این میان دولت وابسته و مزدور عراق که دستانش تا مرفق در خون مردم ستمدیده عراق آلوده است، با براه انداختن نمایش "دادگاه صدام" قصد داشت وانمود سازد که ماهیتا از جنس دیگری است و اعدام

صدام هم تا حدودی جهت نشان دادن همین قصد بود!! اما کارنامه تاکنونی این تازه به دوران رسیده ها، به آشکاری ثابت نموده که آنها جز مزدورانی در خدمت قدرتهای امپریالیستی اشغالگر نمی باشند. آنها همان جنایاتی را هر روزه انجام میدهند که تا چندی پیش مجری آن صدام حسین بود. به واقع صدام تا زمانی که در قدرت بود، در جهت ایجاد امنیت، حفظ و ثبات بخشیدن به منافع امپریالیستها از هیچ کوشش و جنایتی دریغ نوزید. جنگ امپریالیستی هشت ساله عراق و ایران که منجر به کشته و زخمی شدن میلیونها انسان - از هر دو کشور - و دربر شدن میلیونها تن دیگر شده است، تنها مثالی از بیشماران است. جنگی که در طی آن صدام سلاح های شمیانی دریافتی از قدرتهای غربی را بر علیه مردم ایران و مردم خودش (حلیچه) به کار برد. با رفتن صدام و آمدن رژیم جدید و از جمله دولت نوری المالکی واقعاً چه چیزی در عراق تغییر یافته است؟ از دست به دست شدن منابع زیر زمینی عراق به ضرربریخی از قدرتهای امپریالیستی و به سود امپریالیست های دیگر که بگذریم، امنیت عمومی است که جایش خالی است. رشد این ناامنی ها موجب پریشانی خاطر سیاست مداران آمریکائی و انگلیسی را فراهم آورده است. مرگ نوکر وفادار سابق، که شرایط خفت بار زندان اش را بارها و به شکل های

مختلف نمایش دادند و حتی از نمایش این امر که وی در زندان با دستان خودش لباس هایش را می شوید نیز دریغ نوزیدند، چگونه می تواند کمکی باشد در جهت فرو نشاندن ناامنی ها در عراق! اتفاقاً اگر دقیق به مسئله نگاه کنیم می بینم که بر عکس شاید هدف آنهایی که اعدام صدام را تدارک دیدند و صحنه مرگ او را به نمایش گذاشتند بیشتر قصدشان دامن زدن به ناآرامیها باشد!

در هر صورت اعدام صدام بار دیگر نشان داد که امپریالیستها سرنوشت خود را هرگز با سرنوشت نوکرانشان گره نمی زنند. زندگی و مرگ صدام حسین دیکتاتور سابق عراق را شاید بتوان با آن گاو شیر ده ای مقایسه نمود که وقتی پرشیر بود منافع ارباب را بخوبی تأمین می کرد و وقتی که شیرش خشک شد، تنها کشتنش بود که برای صاحب گاو سود داشت. صدام نیز تا هنگامی که در قدرت بود موجب تأمین منافع اربابها بود و وقتی که در زندان به سر میبرد، امپریالیستها به امید سود جستن از مرگش، وی را حلق آویز کردند. آنچه در این میان جایش خالی بود اجرای واقعی عدالت بود که آنهم البته تا قدرت گیری خود مردم عراق جایش خالی خواهد ماند!

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

<http://www.fadaee.org/>

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 7946494034

آدرس پست الکترونیک

e-mail : ipfg@hotmail.com



مجموعه سخنرانیها. اسناد و نوشتهها. پیامهای همبستگی افرا و سازمانهای سیاسی به مراسم یاد یاران یاد باد و... بصورت کتاب چاپ و منتشر گردید!

برای تهیه این کتاب با آدرس زیر تماس بگیرید:

BM BOX 5051
LONDON
WC1N 3XX
ENGLAND

E-mail: ipfg@hotmail.com

زنده باد کمونیزم! مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی! پیروز باد انقلاب!